شماره ۲۹
دوره اول
دوشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

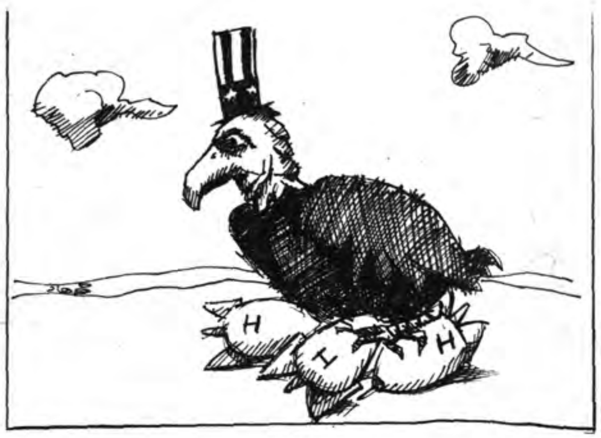
اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

توسعه‌طلبی اقتصادی امپریالیسم در کشورهای در راه رشد (قسمت دوم)

چند ملیتی ها برای تطبیق خود با وضعیت جدید تاریخی دست به ایجاد شرکتها و کمپانی های مختلط در کشورهای در راه رشد زده و رجال اقتصادی محلی را شریك خود ساخته‌اند . پرسشی که از روسای خدمات بین المللی ۹۰ شرکت بزرگ چند ملیتی آمریکائی از میان ۳۰۰ چند ملیتی بعمل آمد ، نشان داد که ۸۶٫۷٪ این انحصارات حاضرند در ایجاد مؤسسات مختلط شرکت کنند و ۷۱٫۸٪ آنها حتی آماده‌اند در این شرکتهای محلی نقش "شریك درجهٔ دوم" را ایفاء کنند . چند ملیتی ها برای تأسیس کمپانی های مختلط شهروندان محلی را به عضویت کادر مدیریت شرکت های مورد بحث در می آورند . طبق آمار سازمان بین المللی کار در ۱۹۶۶ شهروندان محلی ۸۳٪ کادر مدیریت شعبه‌های چند ملیتی های آمریکائی را در آمریکای لاتین تشکیل می دادند . از ۲۳۰۰۰ کارمندی که در مؤسسات کمپانی داروئی و شیمیائی آمریکا بنام فایزر اینترنشنال کمپانی در خارج کار می کنند ، تنها ۶۰ نفرشان آمریکائی هستند . تعداد آمریکائی ها در میان روسای شعبه‌های خارجی این شرکت کمتر از ۲۵ درصد است . شورای اداری انحصار ژاپنی موسوم به ماتسوشی تادنکی از ۱۹۷۲ نیمی از نمایندگان شهروندان محلی را در پست مدیریت شعبه‌هایش در خارج برگزیده است . ای . کلی رئیس شرکت اولا در یك سخنرانی در مجمع کارشناسان سازمان ملل متحد درباره شرکت های چند ملیتی اظهار داشت به نسبت مسئولیت و امتیازات روءسای شعبه‌ها تعداد شهروندان محلی برای پست های مهم مدیریت افزایش می‌یابد و بدین سان شعبه‌ها بهتر می توانند در کشورهای مورد نظر مستقر شوند و در نتیجه احتمال برخورد کمتر خواهد بود .

بقیه در صفحهٔ ۳



انقلاب فرهنگی

بحث وگفتگو دربارهٔ مضامین و هدف های انقلاب فرهنگی و چگونگی اجرای آن در گسترهٔ جامعهٔ ما از روز چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت ماه در دانشگاه ملی آغاز شد .

گزینش این شیوه برای روشن شدن خطوط اساسی مسائل مبتلا به جامعه در نفس خود اهمیت ویژه‌ای دارد . بدیهی است اگر این مباحث فراگیر و همگانی بود ، میتوانست ابعاد انقلابی گسترده‌تری پیدا کند .

اما متأسفانه محدود ماندن این گردهمائی به شرکت گروه معین و دخالت ندادن همهٔ نیروهای راستین انقلاب در بحث وگفتگوها موجب شده که نظریات و ارائه طریق های سازندهٔ آنان در تصمیم‌گیری‌ها منعکس نشود و این گردهمائی در پیلهٔ تنگ خود محبوس بماند . این بخود تنیدن در حل مسائل مبرم جامعه به‌هیچ وجه برازندهٔ انقلاب بزرگ خلقی ما نیست و آنچه تاکنون موجب فزایندگی دشواریها شده ناشی از همین سیاست یکسویه است .

در نبرد عظیم با امپریالیسم آدمخوار و ستون پنجم آن باید بطور منطقی از نیروها و اندیشه‌های انقلابی بدون وسواس فرقه‌گرایانه سود جست و در پرتو آن بر دشواریها فائق آمد . دشمنان انقلاب بعلت معمول نبودن چنین سیاستی از موقعیت جدائی نیروها وسیعاً به نفع خود سوء استفاده میکنند .

ضرورت بازگشائی بحث وگفتگو دربارهٔ انقلاب فرهنگی ، شیوه‌ای که می‌بایست از آغاز در پیش گرفته شود ، پس از حوادث خونین و اسفبار دانشگاهها یکبار دیگر نشان داد که مسائل حیاتی کشور را هیچگاه نمی توان با تصمیمات خلق الساعه حل نمود . پرهیز از بررسی همه‌جانبهٔ مسائل پیش از اجرای آن و رویگرداندن از شیوه‌های اقناعی راه را برای سوءاستفادهٔ عناصر سازشکار و ضد انقلاب باز میگذارد . وضعیت فعلی بحث دربارهٔ انقلاب فرهنگی نشان میدهد این گردهمائی به علت بی برنامگی و محدود ماندن در چارچوب نقطه‌نظرهای فرقه‌گرایانه مانند دههانمونهٔ دیگر رامبجائی ندارد .

بقیه در صفحهٔ ۸

تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران

از آغاز تاکنون (۲)

هوشنگ پورکریم



قسمت دوم:

نخستین نتایج ناشی از تشکیل جوامع روستایی

وقتی تجربهٔ معیشت مبتنی بر زراعت و دامپروری رجحان خود را نسبت به شکارگری و صیادی برای "طوایف اولیه" در فلات ایران به ثبوت رسانید ، نخستین اجتماعات روستائی از هفت هشت هزار سال پیش در مناطق گوناگون این فلات به وجود آمد و چنان که در قسمت اول توضیح داده شد طی دو سه هزارهٔ بعدی بسط یافت . در این حال ، مناطقی که قبلاً خالی از سکنه بود ، ولی می توانست مسکون شود ، به وسیلهٔ نسل های متوالی و به تدریج مسکون شد . البته پر واضح است که تبدیل اراضی بایر به کشتزار ، در آن عهد که فنون و ابزارها در سطح نازلی قرار داشتند ، کار آسانی نبود . چه بسا بیشه‌زار ، مرداب ، نیزار که با کار پرمشقت و توانفرسای اعضای طایفه و در مصاف با انواع مصایب ومضایق به مزرعه تبدیل شدند تا این که اجتماعات روستائی امکان دوام پیدا کردند .

ولی رفته رفته تجربه‌های زراعت و دام پروری افزایش

بقیه در صفحهٔ ۷

انقلاب علمی وفنی و سرمایه داری معاصر

در عصر ما انقلاب علمی وفنی نقش جدی و بسیار مهمی در تولید مادی و رشد اجتماعی ـ سیاسی ایفاء میکند . اگرچه برخی جنبه‌های این انقلاب برای بشریت بقدر کافی روشن شده ولی جوانب دیگر آن هنوز در مرحلهٔ طرح و بررسی است .

مضمون انقلاب علمی ، وفنی را تقریبا می توان به‌ترتیب زیر در بیان آورد :

ـ تغییر بنیادی اهمیت دانش در اقتصاد جامعه و تبدیل آن به نیروی مولدهٔ مستقیم .

ـ تغییرات عظیم در تکنیك های تولید ، منابع عمیقاً تازهٔ انرژی و مواد اولیه و اتوماتیزه کردن که خصلت کار را تغییر میدهد و جای انسان را در تولید دگرگون می سازد .

ـ گسترش سیبرنتیك (دانش رهبری سیستم‌های بغرنج دینامیك) که بهره‌وری کار ذهنی را افزایش میدهد و پایهٔ مادی و فنی برای سازماندهی علمی مدیریت روند های اجتماعی بوجود میآورد.

ـ تغییرات مهم نقش قلمرو علمی وفنی در همهٔ زمینه‌های فعالیت بشری .

از آنجا که انقلاب علمی وفنی روند اجتماعی متجانسی است ، لذا نمیتوان آن را به‌توصیف تغییرات در نیروهای مولده محدود ساخت . مسئلهٔ مضمون اجتماعی وطبقاتی این روند ، انگیزه‌های رشد علمی وفنی وخصلت استفاده از دستاورد های آن در شرایط مختلف اجتماعی نقش درجه اول بازی میکند .

انقلاب صنعتی قرنهای هجده و نوزده و پیشرفت علمی و فنی بعدی شکلی از رشد نیروهای مولدهٔ جامعهٔ بورژوائی بودند . در زمان ما انحصار سرمایه‌داری در قلمرو دانش و فن عصر پایان یافته و انقلاب علمی و فنی بمثابه یکی از قلمروهای مسابقه و رویاروئی تاریخی سوسیالیسم و سرمایه داری چهره می نماید . از ویژگیهای مهم دوران ما اینست که امپریالیسم ناچار شده است خود را با شرایط جدید ، شرایط مبارزه با

بقیه در صفحهٔ ۲

ماکسیم گورکی

حماسه مادر

در صفحهٔ ۴





درس هفتم

دولت

از سپیده دم بشریت ، کار انسان به وی امکان داده است که پا برجا و زنده بماند · نیروهای تولیدی در جامعهٔ ابتدائی در سطح فوق العاده پائینی قرار داشت· ابزار- های کار بسیار ساده و مانند کار اجتماعی بود ·

جامعهٔ ابتدائی جامعهٔ بدون طبقات بود · در پی تحول نیروهای تولیدی در طی قرنها تقسیم اجتماعی کار و استثمار انسان از انسان پدیدار شد ·

با تقسیم جامعه به طبقات ، تشکیل دولت برای دفاع از منافع استثمارگران و سرکوب بردگان و دائمی کردن سیستم برده داری به ضرورت تبدیل شد · ایجاد واحد های مسلح ، دادگاهها و سازمان های ابتدائی بهمین منظور بوده است ·

دولت چیست؟

در هر جامعه ، زندگی اجتماعی سازمان داده می شود این سازماندهی به وسیلهٔ :

— قوانین
— احکام و فرمان ها
— و سایر مقررات اجباری

تحت نظم و قاعده در می آید ·

هدف از این سازماندهی تنظیم روابط بین افراد (مثل روابط بین همسایگان ، زن و مرد ، مالك و مستاجر ، رانند- گان اتومبیل وغیره) و روابط بین گروههای افراد (مثل روابط بین کارفرما و مزد بگیران ، خریداران و فروشندگان و غیره) است ·

هرکس می تواند نمونه‌هائی از این نوع تنظیم روابط را در قالب قوانین معین ذکر کند : مانند قانون اساسی ، قانون مدنی ، قانون کار وغیره ·

در نظام سرمایه داری منظور از این سازماندهی به طور اساسی حفظ و تحکیم و تثبیت روابط تولید سرمایه‌داری است.

دولت مجموعه‌ای از نهادها و انسان هاست که به سازمان دادن جامعه می پردازند و قدرت را در سطح آن به کار می گیرند ·

در فرانسهٔ کنونی این نهاد ها عبارتند از :

* نهاد های قانون اساسی
— رئیس جمهوری
— دولت
— مجلس
— شورای دولت
— شورای اقتصادی وغیره
— ادارات مرکزی ، فرمانداری‌ها ، استانداری ها و سفارت خانه ها ·
* سازمان های اقتصادی و خدمات عمومی
* ابزارهای قهریه ، ارتش، پلیس، دادگاهها و سایر محاکم قضائی ·

نقش اجتماعی و مضمون دولت

در حال حاضر ، بین توده های زحمتکش یعنی استثمار شوندگان و سرمایهٔ بزرگ رویاروئی دائمی وجود دارد ·

دولت در جامعهٔ ما یك نهاد مافوق طبقات نیست ، بلکه محصول استثمار انسان از انسان و تقسیم جامعه به طبقات ستیزنده و آشتی ناپذیر است و به حفظ و گسترش فرمانروائی طبقه‌ای خدمت می کند که از لحاظ اقتصادی مسلط است ، یعنی خدمتگزار طبقه‌ای است که وسایل تولید را در اختیار دارد ·

دولت دستگاه جبر و زور و وسیلهٔ قاطع برقراری و حفظ نظم معین اجتماعی است ·

بورژوازی دولت را به درجه‌ای از کمال و اثر بخشی رسانید که با آنچه قبلا" بود به هیچ وجه قابل مقایسه نیست ·

او به دو دلیل این کار را انجام داد :

— طبقهٔ بسیار کوچکی بود که می بایست تسلط خود را بر اکثریت خلق و مخصوصا" طبقهٔ نیرومند و مبارز کارگر تحمیل کند ·

— رشد غول آسای اقتصاد دخالت مستقیم دولت را ضرو- ری ساخته بود ·

دولت سرمایه داری امروز منافع قدرتمند ترین گروهها و نیروهای عمدهٔ طبقهٔ سرمایه دار را در خود منعکس می کند و کار آن صرفا" خدمت به این طبقه است ·

دولت مضمون اجتماعی هم دارد · مضمون اجتماعی دولت ، مضمون طبقاتی آن است · سوال زیر مضمون اجتما- عی دولت را بخوبی روشن می سازد :

دولت به چه شکل مالکیت خدمت می کند ، به بیان دیگر کدام طبقه در مناسبات تولید فرمانرواست ؟ این سوال ما- هیت و خصلت واقعی دولت را معین می کند · بنابراین ، دولت فقط بر این اساس ارزیابی می شود ، نه بر اساس شکل هائی که خود را ظاهر می سازد و یا اصولی که اعلام میدارد.

بقیه :

انقلاب علمی و ....

دو سیستم تطبیق دهد ·

گرایش‌های اساسی تاثیر انقلاب علمی وفنی در اقتصاد، روابط اجتماعی وسیاست امپریالیسم را میتوان به‌ترتیب زیر خلاصه کرد :

— سرعت بخشیدن آگاهانه به‌رشد علمی وفنی برای حفظ مواضع سرمایه‌داری در جهان ، افزایش سود اضافی وتکمیل استثمار زحمتکشان توسط سرمایه‌داری انحصارگر دولتی ·

تراکم بیسابقهٔ تولید وسرمایه ، پیدایش و افزایش سریع نقش انحصارات نمونهٔ جدید : چند ملیتی ها ·

— بین المللی کردن سریع تولید ومبادلات بشکل همپیوندی اقتصادی ، شکل‌های جدید تقسیم بین المللی کار ، وویژه‌کاری تولید.

— تشدید نابرابری رشد سرمایه‌داری و افزایش رقابت بین امپریالیستی سه مرکز نیروی اقتصادی امپریالیسم معاصر : ایالات متحده ، اروپای باختری و ژاپن ·

— توسعهٔ شکاف اقتصادی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه- داری و کشورهای رهائی یافته و توسعهٔ استثمار نواستعماری ·

— دگرگونی در شیوه‌های رهبری جنگ که مسئلهٔ اساسی روابط بین المللی و مسئلهٔ جنگ وصلح را به شکل تازه‌ای مطرح میسازد و تشدید مسئلهٔ تاثیر متقابل انسان وطبیعت که بحرانهای حادی در قلمرو محیط زیست ، انرژی و منابع مواد اولیه و غذائی در کشورهای سرمایه‌داری برانگیخته است ، به‌تصریح ویژه‌ای نیاز دارد ·

— نتیجهٔ همهٔ اینها : تشدید تضاد میان خصلت اجتماعی تولید وشکل سرمایه‌داری خصوصی اختصاص دادن نتایج تولید و بطور خلاصه فزونی همهٔ آنتاگونیسم‌های اجتماعی وقبل از همه تشدید آنتاگونیسم (تضاد آشتی ناپذیر) کار و سرمایه است ·

تمساح امپریالیسم

اتلاف بسیار عظیم منابع جامعه بوسیلهٔ ماشین نظامی روشن- ترین ورساترین نمود سرمایه‌داری است که از حیث تاریخی دوران بسرآمده و باین دلیل عمیقاً یك نظام ضد توده‌ای و اکنون ضد بشری است · در حال حاضر تا این آشکاری بین امکانات حاصل از دستاورد- های انقلاب علمی وفنی وخطرهای ناشی از کاربرد آن در چارچوب سیستم سرمایه‌داری مشاهده میشود ·

امپریالیسم ماشین جنگی بیسابقه‌ای برپا ساخته است · هزینه- های نظامی سهم عمده‌ای از وجوه رشد دانش و فن را در کشورهای سرمایه داری تشکیل میدهد · تمساح امپریالیسم و میلیتاریسم ثمرات فکر علمی را بیش از پیش میبلعد، تقریبا ۴۰۰۰۰۰ پژوهشگر ، مهندس وسایر کارشناسان در این قلمرو مشغول کارند ·

در ماه مه ۱۹۷۸ هنگامی که جلسهٔ ویژهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد بمنظور خلع سلاح در نیویورك جریان داشت ، جلسهٔ شورای سازمان پیمان اتلانتیك شمالی در واشنگتن برنامهٔ تسلیحاتی بلند مدتی را تا ۱۹۹۳ که طبق آن کشورهای عضو پیمان ابتدا اعتبارات نظامی شان را سالیانه ۳٪ افزایش می دهند ، تصویب کرد · شورا تصمیم گرفت مجموعا" ۸۰ میلیارد دلار صرف تسلیحات نماید ·

استفادهٔ نامشروع از دستاورد های انقلاب علمی و فنی در راه مقاصد نظامی فعلیت هشدار باش لنین را تائید میکند · او گفته است که شعله ور شدن آتش جنگ می تواند موجودیت جامعهٔ بشری را بخطر اندازد · لنین این خطر را از تجربهٔ نخستین جنگ جهانی نتیجه گیری کرده است · نیروی کشتار ومخرب سلاح ها از آنزمان بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است · علاوه بر بمب های اتمی و هیدروژنی موجود — تولید سلاحهای نوترون هم شروع شده است · موشکها قادرند ظرف چند دقیقه هزاران کیلومتر را طی کنند و بار مرگ و ویرانی را به روی هدف های خود فرو ریزند · نسل های تازه به‌تازه‌ای از سلاح به وجود می آیند · این سلاح- ها بی وقفه تکمیل می شوند و بهایشان بطور سرسام آور — بالا می رود · مجموعه‌ای از تولید انواع جدید سلاح ها بر اساس سی برنتیك مورد بررسی قرار گرفته است ·

در حال حاضر بیش از یك میلیارد دلار در روز برای تولید وسایل کشتار جمعی و انواع بمبها خرج می شود ، درحالی که صد ها میلیون انسان در فقر زندگی می کنند · رشد بسیار سریع نیروهای مولده در تمام تاریخ بشریت و پیشرفت های بیسابقهٔ علمی و فنی در کنار مناطق وسیعی از کشور- های بسیار عقب مانده و کم رشد قرار دارد · گناه این تفاوت فاحش به گردن سرمایه داری و امپریالیسم و مسابقهٔ تسلیحاتی است که به آن دامن می زنند و خطر جنگ جها- نی جدیدی را در برابر بشریت قرار داده اند ·

امپریالیسم منشاء مسابقهٔ تسلیحاتی است · کمپلکس نظامی — صنعتی سرمایه داری جهانی به طرز گویائی سرشت تجاوزکار امپریالیسم را مجسم می سازد · امپریالیسم مبتکر شکار سود اضافی به هر قیمت است ·

سالها ایدئولوگهای کمپلکس نظامی — صنعتی اعلام می داشتند که رشد تولید نظامی باعث ثبات در اقتصاد است و به حفظ سطح اشتغال و توسعهٔ بازار کمك می کند· حتی تئوری مشخصی در این زمینه وجود داشت که گویا تسلیحات زمینهٔ پیشرفت را فراهم می آورد · اما واقعیت نشان می دهد که این حرفها بی پایه‌اند · نظامیگری در آخرین تحلیل مانع رشد تولید است و سطح زندگی توده‌ها را تنزل می دهد ·

تشدید بحران سرمایه داری جهانی

در پایان سالهای ۵۰ و آغاز سالهای ۶۰ ایدئولوگ- های بورژوا و رفرمیست ها با صدای بلند زایش سرمایه داری جدید را اعلام میداشتند که قادر است با تکیه به تازه‌ترین دستاورد های دانش و فن رشد هماهنگ اقتصادی را بر مبنای اشتغال کامل و بدون بحران تضمین کند ·

اما واقعیات بنا به پیش‌بینی نیروهای پیشتاز انقلابی خلاف این ادعای پوچ و توخالی را نشان داد ·

بحران اقتصادی جهانی در سال های ۱۹۷۵-۱۹۷۴ که اقتصاد انحصارگر دولتی بطور عالی پیشرفته و اقتصاد مراکز و کشورهای عمدهٔ سرمایه داری را زیر ضربه قرار داد ، بحرانی به مراتب شدید تر و طولانی تر از بحران های تمام تاریخ بعد از جنگ بوده است ·خصلت خارق العادهٔ این بحران ثابت نمود که در سالهای ۷۰ تضاد های اقتصادی دائمی شیوهٔ تولید سرمایه داری بطرز خاصی عمیق شده است · در عین حال بر اساس انقلاب علمی و فنی یك رشته از پدیده های کاملا" تازه در اقتصاد سرمایه داری پدیدار شده و گسترش یافته است که ناگزیر موقعیت وی را پیچیده‌تر خواهد ساخت و بر تضاد های موجود خواهد افزود ·

آهنگ های بالنسبه کند رشد اقتصادی ، بیکاری عظیم و تورم شدید ، کند شدن سرمایه گذاری‌ها ، پائین آمدن تقاضا بر اثر کاهش قدرت خرید مردم ، عدم تعادل فزایندهٔ و دائمی در توازن پرداخت ها و تجارت و کسری بودجه های دولتی در ۲۵ سال اخیر بی سابقه بوده است ·

این وضعیت بحران انگیز تمامی ندارد!

نه بحران سیکلی ، نه دوره‌های رکود پیاپی و ترمیم معین تولید هیچکدام نتوانسته‌اند تضاد هائی را که در جر- یان دورهٔ بعدی به واسطهٔ افزایش بهای مخصوصا" انرژ- تیك عملیات انقلاب علمی و فنی فراهم آمده‌اند ، از میان بر دارند ، زیرا بسیاری از این تضاد ها که به انقلاب علمی و فنی مربوط می شوند و فراتر از چارچوب سیکل هستند،

بقیه در صفحهٔ مقابل

هفته نامهٔ
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول : محمود اعتمادزاده ' به‌آذین '
تهران ، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴

بقیه:

توسعه‌طلبی اقتصادی.....

قدرت های امپریالیستی با توجه به اهمیت عظیم استراتژی شرکت های مختلط در صدور مناسبات تولیدی سرمایه‌داری به کشورهای در راه رشد، با همهٔ وسائل به استقرار این نوع همیاری بین شرکتهای چند ملیتی و سرمایهٔ محلی کمك می کنند.

در این اواخر شرکتهای سهامی بنام "پیمان مشترك" بر اساس اصول مشارکت که بطور رسمی مستقل از چند ملیتی‌ها هستند، بیش از پیش فزونی یافته‌اند. چند ملیتی های آمریکائی چون جنرال موتورز، اینترناشنال هاروستر، کاترپیلار تراکتورکمپانی، سینگر، هانیول، رادیوکورپوریشن اف آمریکا و بوراگز از نوع شرکتهای "پیمان های مشترك" هستند وشعبه هائی با سرمایهٔ مختلط دارند. مقصود از این تاکتیك فقط تظاهر به "مشارکت عادلانه" است. در واقع، شکل‌ها و اسلوب های جدیدی که شرکت های چند ملیتی در فعالیتشان پذیرفته‌اند و نیز افزایش مؤسسات مختلط بهیچ وجه به معنای از دست رفتن مواضع آنان در کشورهای در راه رشد نیست. چند ملیتی‌ها برای حفظ خود از خطر ملی شدن و سود بردن از امتیازات اقتصادی که از جانب حکومتهای کشورهای رهائی یافته به کمپانی‌های ملی داده می‌شود و نیز برای کسب حداکثر سود به این ابتکارها متوسل می شوند. آنها به خاطر منافع خاص‌خود سرمایه‌های محلی را در شرکتهای مورد بحث سهیم می سازند.

حتی اگر اکثریت عظیم سهام در دست کار چاق کن‌های محلی باشد، شرکای خارجی باز وسائل متعددی در اختیار دارند که به آنها امکان می دهد نظارت خود را بر مؤسسات مختلط حفظ نمایند. مخصوصاً "می‌توان اکثریت پست ها در شورای اداری را برای چند ملیتی ها نگاهداشت و "موافقت نامه پایه‌ای" برای تقسیم مسئولیت ها بین اعضاء منعقد نمود و سهام ناچیزتر را به عدهٔ زیادی از سهامداران کوچك فروخت که مستقیماً" در مدیریت شرکت مختلط دخالت نمی کنند و غیره.

راه دیگری که مورد استفادهٔ چند ملیتی هاست، درآمیختن منافع این شرکت ها با منافع دولت های امپریالیستی است. بدین منظور کمپانی هائی ایجاد شده که تمامی یا نصف آن به دولت تعلق دارد (این اسلوب در کشورهای اروپای باختری بکار میرود). این کمپانی‌ها برای سرمایه‌گذاری در تولید کشورهای در راه رشد است. شرکت عظیم نفتی بریتانیائی بریتیش‌پترولیوم، انحصارات نفتی فرانسوی الف ـ اراپ و کمپانی فرانسزد پترولیه و همچنین کمپانی عمومی مواد هسته‌ای (استخراج اورانیوم)، گروه شرکتهای نفتی اسپانیائی انی وکمپانی اسپانیائی هیسپان اویل و غیره در شمار کمپانی های مورد بحث قرار دارند.

هدف های طبقاتی که چند ملیتی‌ها با کاربرد این شکل ها برای هماهنگی با شرایط جدید تاریخی تعقیب می کنند، عبارت از ایجاد و تقویت قشر متعددی از بورژوازی محلی در کشورهای در راه رشد است که خود را در رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری ذینفع می داند و موجبات نگاهداشتن این کشورها را در سیستم اقتصاد جهانی سرمایه‌داری فراهم می آورد. بدیهی است که کشورهای مذکور با باقیماندن در سیستم سرمایه‌داری نمی توانند مسایل مبرم تاریخی شان را حل کنند: این مسائل عبارتند از کسب استقلال اقتصادی، بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان و پیشرفت اجتماعی و ملی. علت اساسی ناکامی در حل این مسائل به طرز عمل قوانین درونی سیستم مورد بحث مربوط می شود که صرفاً "به عقب ماندگی و وابستگی کشورهای جوان به امپریالیسم کمك می کند. بر این اساس چند ملیتی ها با استفاده از منابع مالی، علمی و فنی شان شاخه‌های وابستهٔ اقتصادی یا مؤسساتی با تولید نیمه تمام در کشورهای در راه رشد بوجود می آورند. طبیعتاً "این شاخه‌ها و مؤسسات حلقهٔ زنجیرهای جداگانهٔ صنایع پیچیدهٔ سرزمین اصلی یا مادر بوده و کاملاً "به چند ملیتی‌ها وابسته‌اند.



از استعمار کهنه تا استعمار نو

انحصار امپریالیستی در پژوهش‌های علمی و فنی تشدید خصلت وابستگی رشد اقتصادی کشورهای جوان را نشان می دهد که بعلت دارا نبودن پایهٔ خاص‌ملی در پژوهش های علمی ناچارند قید و شرط های موافقت نامه‌های مربوط به فروش‌تکنولوژی، پروانه‌ها، اجازنامه‌ها و خدمات مشاوران فنی و غیره را بپذیرند. اصولاً "سهم کشورهای رهائی یافته در مجموع هزینه‌گذاری‌های جهان سرمایه داری در زمینهٔ پژوهش‌علمی و امور آزمایشگاهی کمتر از ۲٪ است و میزان سرانهٔ این هزینه‌ها در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری و کشورهای جوان ملی به نسبت ۱۴۲ به ۱ است. در این اواخر هزینه‌های سالیانه "کشورهای در راه رشد برای خرید تکنولوژی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار بوده است. طبق برآورد اونکتاد این رقم در ۱۹۸۰ به ۲۰ میلیارد دلار خواهد رسید.

تجارت خارجی همواره ابزار مهمی است که باز تقسیم ثروت های اقتصاد جهانی سرمایه داری را به سود چند ملیتی ها امکان پذیر می سازد. طبق برآورد دبیرخانهٔ اونکتاد کشورهای رهائی یافته طی ۲۰ سال ۱۹۷۲ـ۱۹۵۲ هر ساله شاهد تنزل شرایط فروش‌محصولات خود به نسبت‌های زیر بوده‌اند: قهوه ۴ر۹٪، سنگ منگنز ۴ر۷٪، کائوچوی طبیعی ۴ر۱٪ کاکائو ۳ر۷٪، پنبه و موز ۳ر۱٪، سنگ آهن ۲ر۳٪. قیمت کالاهای تمام ساخته‌ای که کشورهای در راه رشد وارد کرده‌اند، در ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ تقریباً "۶ تا ۷٪، در ۱۹۷۳ تقریباً "۱۷٪ و در ۱۹۷۴، ۲۰٪ افزایش یافته‌اند. در برابر ۱۵٪ افزایش‌قیمت نفت کشورهای عضو اوپك در فاصلهٔ اول ژانویه ۱۹۷۴ و اول ژوئیه ۱۹۷۶ قیمت کالاها و خدمات (منجمله کمك فنی) ارائه شده کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به کشورهای در راه رشد در همین فاصلهٔ ۸۸٪ وحتی طبق برخی ارزیابی‌ها ۱۰۴ درصد فزونی یافته است.

وانگهی باید خاطر نشان ساخت‌که چند ملیتی ها مصنوعاً "سودهایشان را کم جلوه داده و از راه بالا بردن قیمت کالاهائی که شعبه‌هایشان در کشورهای رهائی یافته تولید می کنند آنها را از سهم ارزهایشان محروم می سازند و در عین حال قیمت صادرات این کشورها را پائین می‌آورند. طبق برخی ارزیابی ها، در مجموع‌بالا بردن قیمت به ۸۰۰۰٪ و پائین آوردن آن به ۶۰٪ رسیده است. از آنجا که‌کشورهای در راه رشد از حیث پژوهش‌های علمی عقب مانده‌اند، چند ملیتی‌های آمریکائی قسمت بسیار عمده ای از هزینه‌ها (۹۴٪) را در ایالات متحده به پژوهش‌های علمی و امور آزمایشگاهی اختصاص‌داده و کارهای بی مقدار و بی معنائی را در کشورهای در راه رشد انجام می دهند. این امر به آنها امکان می دهد که اجازه نامه‌های فنی مربوط را به قیمت های گزاف به شعبه‌های خود بفروشند و از این راه حداکثر سودها را به چنگ آورند. کشورهای در راه رشد به واسطهٔ مهارت چند ملیتی ها در انتقال قیمت ها ضررهای هنگفتی متحمل می شوند. نباید فراموش‌کرد که مبادلات متقابل شعبه‌ای با شعبهٔ دیگر در کشورهای رهائی یافته می توانند تا ۸۰٪ مبادلات کالاهای‌مجزا را تشکیل دهد.

تحت تاثیر این عوامل، شکافی که در طول زمان بین سطح رشد اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای‌رهائی یافته بوجود آمده باز هم عمق و دامنهٔ بیشتری پیدا می‌کند. چنانکه محصول ناخالص‌ملی سرانهٔ کشورهای در راه رشد که در ۱۹۶۳، ۱۲ر۵ بار پائین تر از کشورهای پیشرفته صنعتی بود، در سال ۱۹۷۴ به ۱۴ر۱ بار فزونی یافته است.

با اینهمه، کشورهای در راه رشد در برابر سیاست نواستعماری حالت انفعالی و غیر فعال ندارند. محافل ترقی خواه کشورهای جوان و قبل از همه محافل کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بیش از پیش بر ضد سلطهٔ سرمایهٔ خارجی و در راه کسب استقلال اقتصادی که مستلزم حاکمیت بر منابع ملی و ملی کردن مالکیت های بیگانگان است، مبارزه می کنند. کشورهای رهائی یافته با برخورداری از کمك های پشتیبانی قاطع سوسیالیسم جهانی مصممند با استواری در راه استقرار نظم جدید اقتصادی بین المللی و تامین نظارت بر فعالیت چند ملیتی ها و غیره عمل نمایند.

امروز کشورهای در راه رشد بیش از پیش به ضرورت حل مسایل داخلی رشد شان بر اساس درك مسالهٔ همیاری اقتصادی و تکیه جمعی به نیروی خاص‌خود آگاهی می یابند. همانطور که گامانی کورآ دبیرکل اونکتاد تصریح نمود: "مفهوم همیاری کشورهای در راه رشد هرگز به معنای کوشش در ایجاد سیستم مجزای اقتصادی نیست، به عکس این همیاری باید به مثابهٔ بخش‌مکمل سیستم اقتصادی عمومی به عنوان عنصر لازم استراتژی عمومی رشد مورد نظر قرار گیرد".

مبارزهٔ کشورهای در راه رشد در راه انجام وظایف اساسی کنونی انقلاب رهائی بخش‌ملی شان روند بالنسبه پیچیده ای است که با دشواری های جدی روبرو می شود. قدرت های امپریالیستی با سود جستن از موقعیت دشوار اقتصادی اکثریت کشورهای رهائی یافته، می کوشند آنها را از کوشش در راه استقرار نظم نوین اقتصادی بین المللی بازدارند و بذر نفاق در صفوف آنها بپاشند و رژیم‌های هوادار امپریالیسم را در این کشورها برای دنباله روی از سیاست آنان در عرصهٔ جهانی روی کار آورند.

خصلت غیر دوره‌ای اما دوام پذیر، مزمن و ساختاری دارند. آنها عبارتند از بحران های مواد سوختی و انرژی، مواد اولیه، مواد غذائی، پولی و مالی و محیط زیست. علاوه‌بر آنها باید از بحران های جهانی در شاخه‌هائی چون صنعت ذوب فلز، صنعت کشتی سازی، صنعت پارچه‌بافی، تولید کفش و بسیاری از شاخه‌های "قدیمی" دیگر تولید نام برد.

بدین سان دورهٔ جدید رشد اقتصاد جهان سرمایه‌داری در مرحلهٔ انقلاب علمی و فنی بنا بر آشفتگی‌های درهم پیچیدهٔ بسیاری از بحران های حاد در سطوح مختلف: سیکلی، مزمن، اتفاقی و ساختاری، داخلی و بین‌المللی متمایز می گردد.

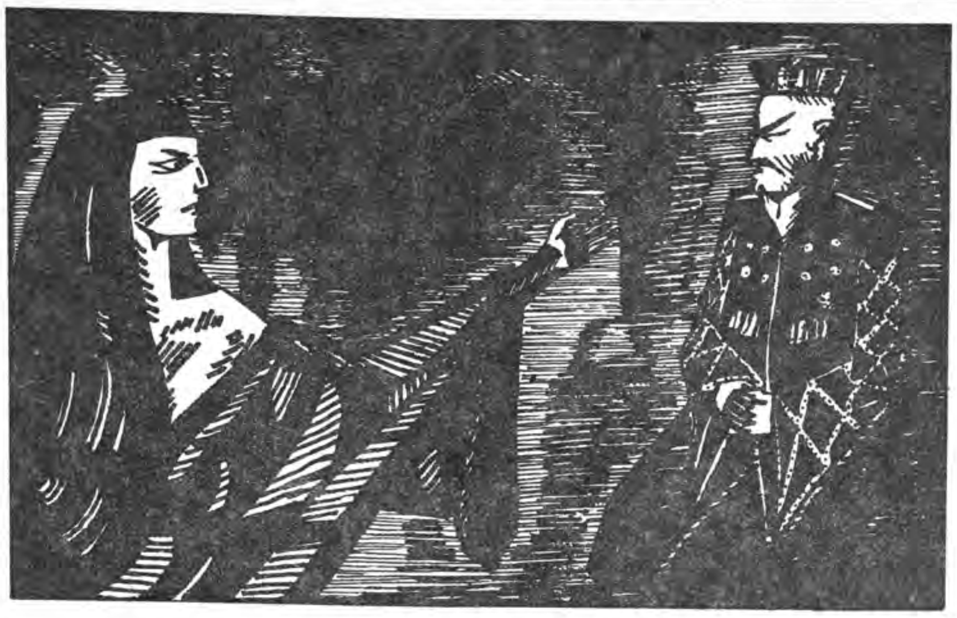
در این جا بجاست نخست از پدیدهٔ جدیدی چون‌هم زمانی بیکاری توده‌ای و تورم صحبت شود. در گذشته بیکاری که در دوران بحران های اضافه تولید شدت می‌یافت، معمولاً "در مقیاس‌معینی در دوران رونق جدید فروکش‌می نمود. اکنون، ارتش‌بیکاران که در کشورهای مختلف سرمایه داری در نیمهٔ اول سالهای ۷۰ بوجود آمده بود، در دوران رونق پس‌از بحران نه تنها کاهش‌نیافته، بلکه در مجموع فزونی پیدا کرده و به ۱۸ میلیون نفر رسیده است. بطور کلی در گذشته، در سالهای رشد بالنسبه سریع تولید، افزایش‌تورمی قیمت ها راهنمای سرمایه‌داران بود، حال آنکه طی بحران‌ها قیمت ها کاهش‌می یافتند. تنها دوران ویرانی شوم پس‌از جنگ از این قاعده مستثنی بود. اکنون قیمت ها حتی هنگامیکه تولید کاهش‌می یابد، سیر صعودی دارد.

این وضعیت موجب پدید آمدن بحران، در سیاست اقتصادی امپریالیسم شده است. همهٔ تئوری ها واقدامات متعدد در پیروزی بر بحران منجمله توسل به سازش‌های بین امپریالیستی بی‌اثر بودن خود رانشان داده‌اند. مسئله عبارت از بی نظمی جدی در تمامی سیستم‌تنظیم انحصارگرانه دولتی است.

فکر اقتصادی بورژوائی ناکامی و بی فایده بودن خود را به اثبات رسانیده است. این فکر در بحران سالهای ۳۰ـ برنامه‌ای رفرمیستی برای مبارزه با بیکاری و سایر مصائب اجتماعی پیشنهاد نموده بود، اما در شرایط حاضر چنین برنامه‌ای وجود خارجی ندارد.

ماکسیم گورکی

حماسه مادر



زن را — مادر را که سرچشمهٔ پایان‌ناپذیر زندگی پیروزگر است نیایش کنیم!

در اینجا از تیمورلنگ، از پلنگ پای شکسته، از صاحبقران فاتح و خوشبخت، از کسی که کفار به غلط او را تیمورلان مینامیدند، از کسی که میخواست سراسر جهان را درهم بکوبد و ویران نماید سخن خواهد رفت.

او پنجاه سال در روی زمین گام میزد و پای آهنین او، مانند پای پیل، شهرها و کشورها را، مانند لانهٔ مورچه، درهم میفشرد و له میکرد. از سر راه او نهرهای سرخ خون بهرطرف جاری بود. او از استخوان ملل مغلوب مناره‌های عظیم برپا کرد. او زندگی را ویران میساخت و با مرگ زورآزمائی مینمود. او از مرگ، که پسرش جهانگیر را ربوده بود، انتقام میگرفت. این انسان مهیب میخواست کلیهٔ قربانی‌های مرگ را از چنگش بدر آورد تا مرگ از گرسنگی و اندوه نابود شود و بمیرد!

از آن روزی که جهانگیر، پسرش، درگذشت و مردم سمرقند فاتح جان‌قسی و ستمگر را با جامهٔ سیاه و سورمه‌ای سوگواری و با سرهای بخاک و خاکسترآلوده استقبال نمودند، از همان روز تا لحظه‌ای که در اوترار با مرگ روبرو شد و از مرگ شکست خورد، تیمور لنگ، در طول سی سال حتی یکبار هم لبخند نزد. او لبهای خود را بهم فشرده بود و در برابر هیچکس فرود نیاورد و بدینسان سی سال زندگی کرد و دریچهٔ قلب او سی سال تمام برای قبول همدردی و تسلی بسته بود!

زن را — مادر را، همان یگانه نیروی جهان را که مرگ با خضوع و خشوع در برابرش تعظیم میکند، نیایش کنیم! در اینجا از حقیقتی دربارهٔ آنکه چگونه خدمتگزار و بردهٔ مرگ، تیمورلنگ آهنین، بلای خونین زمین در برابر او سر تعظیم فرود آورد، سخن خواهد رفت.

واما شرح واقعه چنین است: روزی امیرتیمورلنگ در جلگهٔ زیبای "کان گل" که فرشی از گل سرخ و یاسمن همچون دیبای ختن زمینش را مفروش نموده بود، در جلگه‌ای که شعرای سمرقند آنرا "عشق گلها" نامیده‌اند و از آنجا مناره‌های لاجوردی و گنبدهای کبود مساجد این شهر بزرگ دیده میشود مجلس عیش و عشرت برپا نموده بود.

پانزده هزار چادر مدور مانند لاله، به‌شکل نیمدایره در این جلگه گسترده شده و بر فراز هریک از آنها صدها پرچم رنگارنگ ابریشمین مانند گلها در اهتزازند.

خرگاه تیمورلنگ مانند ملکه‌ای در میان زنان حرمسرا، در وسط این چادرها قرار گرفته است. سراپرده‌ای مربع، طول هر ضلع آن صد گام و بلندی آن سه نیزه است. در مرکز سراپرده دوازده ستون زرین به ضخامت بدن انسانی و بر بالای آن گنبدی آبی رنگ تعبیه شده است. تمام خرگاه از پرنیان راه‌راه سیاه و زرد و کبود است و پانصد ریسمان سرخ رنگ آن را به‌زمین بسته‌اند تا به‌آسمان صعود نکند، در چهار گوشهٔ سراپرده چهار شاهباز سیمین نصب گردیده و شاهباز پنجم — امیرتیمور گورکان تیمور شکست‌ناپذیر — شاه شاهان در مرکز سراپرده بر روی تختی نشسته است.

جامه‌ای گشاد از پرنیان آبی رنگ، به‌رنگ آسمان، پوشیده و دانه‌های درشت مروارید که تعدادشان از پنجهزار — آری از پنجهزار بیشتر نیست، همچون ستارگان، جامهٔ آسمانی رنگ او را زینت داده‌اند. کلاهی سفید، که قطعهٔ یاقوتی بر نوک تیز آن نصب شده، بر سر مخوف و سفید موی خود گذاشته و چون سر خود را تکان میدهد این چشم خونین نیز تکان میخورد و گوئی جهان را نظاره میکند!

سیمای تیمورلنگ به تیغهٔ خنجر پهنی میماند، که در اثر هزاران بار غوطه‌خوردن در میان خون، از زنگ پوشیده باشد، دیدگانش تنگ و باریک ولی همه‌چیز را میبیند، و برق چشمانش مانند فروغ سرد زمرد، گوهر محبوب اعراب است که کفار آن را تسراموت مینامند و میگویند پرتوش بیماری صرع را درمان میکند. پادشاه از یاقوت سراندیبی، از سنگی به‌رنگ لب دوشیزگان ماهرو، گوشواره‌هائی به‌گوش دارد.

سیصد صراحی زرین شراب و تمام آنچه را که برای بزم پادشاهان ضروری است، در کف سراپرده، بر روی فرشهای بی‌مانند و بی‌نظیر نهاده‌اند. خنیاگران پشت سر تیمور قرار دارند و در کنار او هیچکس دیده نمیشود. خویشان و بستگان او، شاهزادگان و سپهسالاران در زیر پایش به صف نشسته‌اند و از همه نزدیکتر شاعر در برابرش، سرمست از شراب شاعر کرمانی نشسته است. همان کرمانی شاعر که، یکروز به ویران کنندهٔ دنیا که پرسیده بود:

— ای کرمانی! اگر مرا میفروختند تو به‌چه قیمتی مرا میخریدی؟

به گسترانندهٔ مرگ و وحشت پاسخ داد:

— به بیست و پنج دینار

تیمور با تعجب فریاد زده بود:

— این مبلغ که فقط ارزش کمربند من است.

و کرمانی جواب داده بود:

— من هم فقط در اندیشهٔ کمربند تو هستم، تو خودت که یک پول سیاه هم ارزش نداری!

آری، شاعر کرمانی با شاه شاهان، با مرد خشم و وحشت چنین سخن میگفت. بگذار آوازهٔ افتخار شاعر، یار راستی و دوست حقیقت در نظر ما همیشه از افتخار و آوازهٔ شهرت تیمور فراتر باشد!

شاعران را ستایش کنیم که یگانه خدای ایشان سخن حقیقت است که بی‌باک و به‌زیبائی ادا شده باشد، خدای ابدی آنان همین است!

باری در ساعت بزم و شادی و یادآوری خاطرات غرورآمیز جنگها و پیروزیها و در میان نواهای موسیقی و همهمهٔ بازیهای ملی که در برابر سراپردهٔ سلطان برپا بود و در آنجا دلقک‌های بیشمار با لباسهای رنگارنگ جست و خیز میکردند و پهلوانان به‌زورآزمائی مشغول بودند و بندبازان چنان در روی ریسمانها کج و راست میشدند که گوئی در اندامشان از استخوان اثری نیست و جنگاوران شمشیر میزدند و در مهارت آدمکشی مسابقه میدادند و نمایش فیلها، که چند راس از آنان را به‌رنگ سبز و چند راس را به‌رنگ سرخ ملون نموده و بدین جهت برخی از آنها مدهش و برخی مضحک شده بودند، جریان داشت، در این هنگام شادی و نشاط، کسان تیمور که از ترس او و از غرور شهرت و افتخارات او، از خستگی فتوحات و از نشئهٔ شراب و کومیس سرمست بودند، در این ساعت سرمستی و بیخودی ناگهان از میان همهمه و غوغای شادی، همچون آذرخشی که ابرها را بشکافد، بانگ فریاد زنی به‌گوش فاتح سلطان بایزید رسید. این صدا که مانند بانگ عقاب ماده با غرور آمیخته بود با روح آزردهٔ او، که از طرف مرگ تحقیر شده و بدین جهت نسبت به‌مردم و زندگی خشن و بیرحم بود، آشنائی و خویشاوندی داشت.

او فرمان داد بدانند کیست که در آنجا با بانگی عاری از نشاط و خوشی فریاد میزند و به او گفتند زنی سراپا در گرد و خاک و ژنده‌پوش که دیوانه به‌نظر میرسد، بدانجا آمده و به‌زبان عربی سخن میگوید و میطلبد — این زن میطلبد! — که او را — فرمانفرمای سه اقلیم جهان را ببیند.

پادشاه فرمان داد:

— او را بیاورید!

زنی پای‌برهنه، ملبس به‌تکه و پاره‌های جامه‌ای که از باد و باران و آفتاب بیرنگ شده، در برابر او ایستاد. بند از گیسوان سیاه خود گشوده بود تا سینهٔ عریان خود را بپوشاند. رخساری به‌رنگ مفرغ و چشمانی درشت با نگاهی نافذ و آمرانه داشت. دست تیره‌رنگش که به‌سوی تیمور دراز شده بود نمی‌لرزید.

— این تو هستی که بر سلطان بایزید فاتح شده‌ای؟

— آری من هستم. من بر او و بر عدهٔ بسیار دیگری فاتح گردیده‌ام و هنوز از فتح و ظفر خسته نشده‌ام. اما، ای زن، تو دربارهٔ خود چه میگوئی؟

زن گفت:

— گوش بدار! تو هرچه کرده باشی بالاخره فقط انسانی و من مادرم! تو خادم مرگی و من خادم زندگی. تو در برابر من مقصری و من آمده‌ام از تو بخواهم تا تو تقصیر خود را جبران کنی. به‌من گفته‌اند که تو شعار "قدرت در عدالت است" را راهنمای خود قرار داده‌ای، من به این گفتار باور ندارم ولی تو باید نسبت به‌من عادل باشی زیرا من مادر هستم!

سلطان آنقدر زیرک و با فراست بود که بتواند نیروی این سخنان را از ورای جسارت و تندی آن احساس نماید و به‌این جهت گفت:

— بنشین و شکایت خود را باز گوی، من میخواهم به‌سخنان تو گوش دهم!

زن بدانسان که در میان دایرهٔ تنگ پادشاهان برایش مناسب بود به‌روی فرش نشست و چنین گفت:

— من از اهالی توابع سالرنو هستم، سالرنو از شهرهای ایتالیا و از اینجا آنقدر دور است که تو حتی نمیدانی در کجا واقع شده. پدر من ماهیگیر بود شوهرم نیز ماهیگیر بود و همچون مردی سعادتمند، زیبا بود. من او را از شربت سعادت سیراب کردم! جز آنان پسری داشتم که زیباترین پسر روی زمین بود...

جنگاور سالخورده آهسته گفت:

— مانند جهانگیر من.

— زیباترین و عاقل‌ترین پسران پسر من است! شش بهار از عمرش گذشته بود که سراچی‌ها، راهزنان دریائی در سواحل ما پدیدار شدند. آنها پدر و شوهرم و گروه کثیری را کشتند و پسرم را به‌سرقت بردند. اکنون چهار سال است که من در سراسر آفاق پسرم را جستجو میکنم. حالا او در نزد تو است، من این را میدانم، زیرا سپاهیان بایزید راهزنان دریائی را دستگیر کردند و تو بر سلطان بایزید غالب شدی و همه‌چیز را از چنگ او بدر آوردی، تو باید بدانی که پسرم کجاست و باید او را به‌من باز دهی!

همه خندیدند و امیران که همیشه خود را مدبر و با کیاست میشمارند گفتند:

— این زن دیوانه است!

شهریاران و دوستان تیمور، شاهزادگان و سپهسالاران او، اینرا گفتند و همگی خندیدند.

فقط کرمانی با نگاهی صائب و جدی و تیمورلنگ با حیرتی شگرف به آن زن مینگریستند.

شاعر کرمانی در عین مستی آهسته زمزمه کرد:

— این زن بسان هر مادری شیدا است!

و سلطانی که دشمن جهان بود گفت:

— ای زن! تو چگونه از این کشوری که من از آن بیخبرم، از دریا و از رودها و از کوهسارها و جنگلها گذشته و به‌اینجا آمده‌ای؟ چرا درندگان و آدمیان — که غالباً از درنده‌ترین وحوش سبع‌ترند — بتو آزاری نرساندند، تو حتی سلاح هم، که یگانه مدافع بی‌دفاعان است و هرگز تا لحظه‌ای که دست یارای نگاهداشتن آن را دارد، به کسی خیانت نمی‌کند، همراه نداشته‌ای؟ من باید همه‌چیز را بدانم و از همه چیز آگاه شوم تا به‌سخنان تو باور نمایم و حیرت از سرگذشت تو مانع آن نشود که بتوانم مکنونات تو را درک کنم!

زن را — مادر را نیایش کنیم که مهرش مانع و رادعی نمی‌شناسد و با شیر پستان خود تمام جهانیان را پرورانده است! تمام زیبائیهای انسان زائیدهٔ پرتو آفتاب و شیر مادر است و این است آنچه که ما را از عشق به‌زندگی سرشار میسازد!

آن زن به‌تیمورلنگ چنین پاسخ داد:

— من فقط با یک دریا روبرو شدم، جزایر و کرجی‌های ماهیگیران در دریا بسیار بود، دریا هرکس را که در جستجوی دلبندی باشد با باد مساعد بدرقه میکند، و اما برای کسی که در کنار دریا به‌دنیا آمده گذار از رودها آسان است. کوهها؟ من متوجه کوهها نشدم...

کرمانی مست شادمان گفت:

— کوهها در پیش قدم عاشقان سرفرود می‌آورند و به‌هامون مبدل میگردند!

— در سر راه من جنگلهائی وجود داشت. آری چنین بود! با نره‌گرازها و خرسها و سیاه‌گوشها و گاوهای وحشی، که سرشان به‌زیر بسوی زمین کشیده شده، روبرو شدم، دو بار پلنگها با چشمانی مانند چشمان تو به‌من نگاه کردند. ولی هر درنده‌ای هم دل دارد و من همانسان که با تو صحبت میدارم با آنان سخن میگفتم و درندگان به سخنان من باور میکردند که من مادر هستم و آه‌کشان از من دور میشدند آنها به‌من ترحم میکردند و به‌حالم افسوس میخوردند! مگر تو نمیدانی که درندگان نیز بچه‌های خود را دوست دارند و در پیکار برای زندگی و آزادی آنها کمتر از آدمیان مهارت ندارند؟

امیرتیمور گفت:

— چنین است ای زن! و من میدانم که آنها غالباً عشقشان زورمندتر از عشق آدمانست و با استقامتی بیش از مردمان پیکار میکنند!

بقیه در صفحهٔ مقابل

طرحهائی از زندگی

هاشم حسینی

طرح شش

پدر با خستگی نان ها را به مادر داد • نوزاد تازه‌در دامنش‌به خواب رفته بود •

مادر گفت : "همه شون بی شام خوابیدن ..."

پدر گفت : "چکارکنم ؟ اونا نگمم داشتن نمی‌خواستن پول بدن..."

مادر گفت : "می دونی چه موقع از شبه؟"

پدر لقمه‌ای نان در دهانش‌گذاشت• تن خسته اش را کشاند طرف بچه‌ها •

طرح هشت

دربان گفت : دکتر نیومده ، شاید هم نیاد ... تازه دوا و دارو هم نیس•

زن با شتاب خود را به میان جمعیت ، پشت دررساند و با تقلای طاقت فرسائی به جلو راه‌یافت • با اینکه چند بار دستشان به سوختگی های بدن بچه خورده و ناله‌اش‌رابلند کرده بودند ولی توانست تا جلوی در ، رو درروی دربان داد بزند : "آخه مگه مسلمون نیستین؟ وجدان ندارین ؟ بدن بچمم تموم‌سوخته‌س ببین مگه شما کافرید .... مگه ما ایرانی نیستیم ... بچمم داره می میره ..."

صورت بچه به او بود •

پیرزنی ازکنار موج جمعیت گفت : "خدایا ! طفل معصوم ؟"

دربان گفت : "خواهر مگه من دکترم؟ هی میگن نگاش کن ... چی تو دس‌منه ..."

زن با بیچارگی به صورت دردآلود بچه نگریست•جمعیت ملتمس‌و سرگردان و گاه عاصی بهم فشار می آورد • هرم‌نفس ها ، سنگین و داغ، خفه‌اش‌می کرد • از نگاه کودك خجالت می کشید • سرش‌را که به درون جمعیت گرداند ، صدها صورت بیمار ، رنگ پریده و بیچاره را دید که با درماندگی‌به درچشم دوخته بودند • حالا از راهی که آمده بود برگشت زیر درخت گنار آنطرفتر جمعیت• هنوز ننشسته بود که صدای جیغی او را تکان داد • وحشت کرد • نگاه عجولش را به آنجا دوخت • زنی مویه می کرد • عده‌ای هم او را در گریستن همراهی می کردند • حالا از ته جمعیت ، جنازهٔ جوانی را چند مرد روی دست بر می گرداندند •

ــ چی شد ؟

مردی که کنارش‌آمده بود ، سیگارش‌را گیراند : جوون بیچاره دم در تموم کرد •

زن سرش‌پائین بود که چشم‌های کودك را نبیند •

طرح يك

گوش‌به بیرون داشت • صدای یکریز باران •غلت دیگری زد • گرمای بدنش‌با بوی پنبه‌های کهنه و عرق مانده قاطی شده بود • آرام نداشت• همه چیز را آماده کرده بود •

سیگار دیگری گیراند : میدونی چقدر جنسه؟ لامصب دستکم سه چار هزار تومن گیرت میاد ....

لبهایش‌به خنده شکفت • شرشر باران قطع نمی شد •

ناگهان ، یك سوت بلند • دو سوت کوتاه• یك سوت بلند • باران• زوزهٔ باد پشت در در تاریکی •

ننه پرسید : "چیه؟ مگه نمی‌خوابی ؟"

ــ "نمیدونم" !

ــ "ننه مگه جوونیت را نمی خوای؟ همین یه تیکه نون از سرمون زیاده ..." خودش‌را به کر گوشی‌زد انگار که به صدای باران گوش‌می دهد • دستش‌رفت زیر بالش‌و چاقوی ضامندار را درآورد •

ــ "ننه !"

ــ ....

• "ننه! از کی بارون بارید ؟ حتما" جایی را آب‌برده•• اتاق ما که چکه نمی کنه ...." خمیازه کشید • بلند شد • سرما ، به رختخوابش‌هجوم آورد •

ــ "ننه !"

ــ "خوابم ! راحتم بگذار• می دونم می خوای بری•• چرا این پا و اون پا می کنی؟ هرچه دلم برات لرزید بسمه"

کفش‌هایش‌را پوشید • بیرون آمد • زیر باران شروع‌به دویدن کرد و سوت بلندی کشید •

آن‌زن ، مانند کودکان ، زیرا هرمادری‌روحاً صد بارکودك است ، به‌گفتارخود چنین ادامه‌داد :

ــ مردم ، مردم‌همیشه‌کودکان‌مادران‌خود هستند ، زیرا هر يك از آنان مادری دارد و هر يك از آنان فرزند مادری است • ای پیرمرد ، حتی تو را هم زنی زائیده است و تو اینرا میدانی ، ای مرد سالخورده ، تو می‌توانی خدا را انکار کنی ولی نمی‌توانی منکر شوی که تو را زنی زائیده‌است•

کرمانی شاعربیباك گفت :

ــ ای زن ، چنین است ! همانگونه از اجتماع‌گاوان نر گوساله زائیده نمی شود و بدون نور خورشید گلی درگلزار نمی شکفد و بدون عشق سعادت و بدون زن عشق وجود ندارد ، بدون مادر هم نه شاعری به دنیا می آید و نه قهرمانی پای به جهان می گذارد !

و آن زن گفت :

ــ فرزندم را بمن بازگردان زیرا من مادر هستم و او را دوست دارم !

در برابر زن تعظیم کنیم ــ او موسی و محمد وعیسی پیامبر بزرگ را زائیده است که ناکسان او را کشتند ، ولی همان گونه که شریف‌الدین گفت او رستاخیر خواهد کرد و برای دادرسی زادگان و مردگان خواهد آمد ، این دادرسی در دمشق ، در دمشق خواهد بود !

در برابر آن کسی که بدون احساس خستگی بزرگان را برای ما به جهان می آورد تعظیم کنیم ! ارسطو پسر اوست ، فردوسی و سعدی که اشعارش‌چون انگبین شیرین است وعمر خیام که رباعیاتش‌به شراب آلوده به زهر میماند، اسکندر و هومر نابینا ، همگی فرزندان او هستند ، همه شیر او را نوشیده‌اند و آنگاه که قدمشام از بوته لاله بلند تر نبود او دست يك يك آنان را گرفته و به جهان راهبریشان کرده است ، تمام فخر و مباهات جهان از آن مادران‌است•

آنگاه ویران کنندهٔ سپید موی شهرها ، ببر لنگ، تیمور گورکان به دریای اندیشه فرو رفت و زمان درازی خاموش‌ماند و در پایان خطاب به همه حضار گفت :

ــ من تانگری کولی‌تیمور! من،بردهٔ خدا ، تیمور می گویم آنچه را که لازم می شمارم ! من زندگی می کردم و اکنون سالیان دراز است که زمین در زیر پای من می نالد و سی سال است که من با دست خود خرمن مرگ را نابود می کنم‌ــ نابود می کنم تا انتقام پسرم جهانگیر را بستانم، بدان سبب نابود می کنم که مرگ خورشید دلم راخاموش‌کرد ! بخاطر شهریاری ها و شهرها با من پیکار کردند ولی هیچکس هیچگاه بخاطر انسان با من به نبرد بر نخاست و انسان در نظر من ارزشی نداشت و من نمی دانستم او کیست و چرا در سر راه من قرار می گیرد • من ، تیمور لنگ، وقتی بر سلطان بایزید پیروز شدم باو گفتم : "ای بایزید ، بدینسان که دیده می شود ممالك و مردم در نظر خدا هیچند واو آنها را به کف قدرت افرادی نظیر ما می سپارد که تو يك چشم داری‌و من پایم لنگ است" ! هنگامیکه او را درغل‌و زنجیر به نزد من آوردند و او در زیر سنگینی زنجیرها خم شده بود ، من به او چنین گفتم ، من درحالیکه به‌او،در دوران مصیبت و بدبختیش‌می نگریستم ، چنین گفتم واحساس کردم ، که زندگی همچون گیاه شوکران که در ویرانه‌ها می ‌روید ، تلخ است !

ــ من ، برده خدا! تیمور ، می گویم آنچه را که لازم می‌شمرم !اکنون زنی که امثال او بیشمارند در برابر من نشسته است و این زن حسی را که من از آن بی خبر بودم در روح من بیدار کرد • این زن با من هم چون برابر و همپای خود سخن می راند و از من تقاضا نمی کند بلکه می طلبد و من می بینم ، من فهمیدم چرا این زن تا اینقدر نیرومند است ــ او دوست دارد وعشق او را یاری کرد تا دریابد که فرزندش اخگر زندگیست و شاید از این اخگر قرنها شعله‌ها زبانه بکشد ، مگر تمام پیامبران کودك و تمام قهرمانان ناتوان و ضعیف نبوده‌اند ؟ آه ،ای جهانگیر ، نور دیدگان من ، شاید مقدر بود که تو زمین را گرم کنی و بذر سعادت در آن بیفشانی ــ من زمین را بخوبی با خون آبیاری کردم و زمین بارآور شده‌است !

بلای جان ملل بازمان درازی در بحر تفکر غوطه‌ور شد و بالاخره گفت :

ــ من ، بردهٔ خدا،تیمور می گویم آنچه را که لازم می ‌شمرم! هم اکنون سیصد نفر سواره به اطراف و اکناف ملك من روانه شوند و فرزند این زن را بیابند و این زن در اینجا انتظار خواهد کشید و من نیز با او منتظر خواهم ماند • هر کس‌فرزند او را بر ترك زین اسب خود بنشاند و بازگرداند، خوشبخت خواهد شد ، اینرا تیمور می گوید ! چنین نیست، ای زن ؟

زن گیسوان سیاهش‌را از رخسار خود بکنار زد و به‌او تبسم نمود و سر را به علامت تصدیق فرود آورد و پاسخ داد

ــ چنین است، ای پادشاه !

آنگاه آن پیرمرد مهیب بپا برخاست و خاموش‌در برابر آن زن تعظیم کرد و کرمانی شاعرشادمان ، مانند کودکان با خرسندی فراوان گفت :

ــ زیباتر از ترانه گلها و اختران دانی چیست ؟
هر کس‌جواب می دهد اکنون :
زیبا تر از همه ترانهٔ‌عشقست !
زیبا تر از رخ خورشید پر شکوه ،
در نیمه روز روشن اردیبهشت ماه،
چیزی هست ؟
عاشق جواب می‌دهد : آری ،
زیبا تر از رخ خورشید پر شکوه ،
معشوقهٔ‌منست !

هیچ میدانی ، چه زیبا و چه طنازند
اندر آسمان نیمه شب گوهرانی چون چراغ،
دختران آسمان ، اختران پر فروغ
بر فراز باغ و راغ؟
هیچ میدانی چه زیبا و چه جانبخش‌است
خورشید جهان افروز
بر فراز بارگاه نیلگون
در نیمهٔ روز ؟
هیچ میدانی که آرام دل من ،
ماه بیهمتای من ،
نور چشمان من ،
از گلها بسی زیباتراست ؟
خندهٔ لبهای چون یاقوت او ،
خندهٔ لبهای شهدآلود او ،
غنچه گویای او ،
از پرتو خورشید جان افزا تراست ؟
آه ... میدانم ولی ....

******

ولی ... هنوز ...
ولی چکامه مدح عروس‌زیبایان ،
دل کسیکه بشر در سراسر گیتی ،
ورا بنام‌دل انگیز"مام" نامیده است ،
دل فسونگر ، سرچشمه حیات و وجود،
دلی‌که منشاء عشق و ترانه است و سرود
دلی که تا به ابد جاودان وپاینده‌است ..
ولی‌هنوز ...
ترانه ای که بود در خور چنین گنجی ،
چکامه‌ای که تواند سرود مادر را ،
نیافریده چنان چون سزد سخن سنجی !

آنگاه تیمور لنگ به شاعر خود گفت :

ــ چنین است کرمانی ! خداوند که زبان تو را برای بشارت حکمت خود برگزیده اشتباه نکرده است !

کرمانی سرمست زمزمه کنان پاسخ داد :

ــ آری ! خداوند خود نیز شاعر خوبیست !

و آن زن لبخند زد و همه پادشاهان و شاهزادگان‌و سپهسالاران و دیگران ، همه فرزندانی که در آن بارگاه حاضر بودند به او ــ به مادر ــ نگریستند و لبخند زدند !

******

تمام اینها حقیقت است ، تمام سخنانی که در این داستان آمده حقیقت است ،مادران ما از آن آگاهند ، از آنان بپرسید و آنها به شما خواهند گفت :

ــ آری تمام اینها حقیقت جاودانیست ، ما که پیوسته خردمندان و شاعران و قهرمانان را به جهان ارمغان می‌آوریم ، ما که بذر تمام خوبیهائی را که مایهٔ فخر و مباهات جهانست ، در آن می کاریم ، ما از مرگ نیرومندتریم !

حسن اصغری

کوشش نافرجام

سکوت و سکون اجباری درکلاس حکمفرما شده بود. آموزگار درحالیکه در یک دستش گچ بود، با نوک انگشت دست دیگرش، وسط قاب عینکش را تلنگر زد که سرجایش قرار بگیرد. بعد اندکی اندیشید. آنگاه دستش روی تختهٔ سیاه چرخید.

بچه‌ها همگی ساکت و خاموش و سراپا گوش، چشم هایشان را به حرکات واعمال ظریف دست آموزگار، و خطوط گنگ و پیچیده‌ای که ثانیه به ثانیه رسم میگشت و پیوسته کش‌می آمد، دوخته بودند. اما چشمان احمد فقط به تختهٔ سیاه، مجذوب و شیفته، خیره بود.

برای او، تختهٔ سیاه انگار که در مه نشسته بود. تخته انگار تصاویری را در سطح سیاهش منعکس می نمود که ازدیروز تاکنون، افکار او را بخود مشغول داشته بود.

سخنان و توضیحات آموزگار در گوش او زنگ وار نمی نشست، بلکه مثل وز وزی گنگ و نامفهوم در ذهنش محو می گشت. ازدیروزتابحال، دلهره‌ای سمج و آزارد هنده، همواره بدلش چنگ انداخته بود. افکارش گوئی درخانه‌وحوض و گنداب متعفن آن میخ شده بود. پیوسته کوشیده و به ذهنش فشار آورده بود، تا بلکه از خانه کنده و خلاص بشود، اما نشده بود.

آموزگار با نوای خشک و شمرده گفت:

— همه بنویسند... "مردی ده میلیون تومان پول داشت... خانه‌ای خرید به مبلغ دو میلیون تومان... ملکی با چند دکان خرید به مبلغ سه میلیون تومان.... بعد از مدتی، خانه را به بهای دو میلیون و پانصد هزار تومان فروخت.... دکان ها را به قیمت سه میلیون وهفتصد هزار تومان فروخت ... حساب کنید هزینه و پول خرید و سود حاصله از آنرا.... وحالا او چقدر پول دارد؟ "

این جملات احمد را عمیقاً تکان داد. شتابان دست در جیبش برد و کاوید. بعد انگار کلاس و آموزگار و بچه‌ها در پرده‌ای از مه فرو رفتند. آنگاه پنداشت که در اتاقشان نشسته است. بعد انگار سخنان غضب آلود پدر، در گوشهایش چون زنگی طنین افکنده است.

******

پدر غضبناک تکیه به دیوار نشسته بود وسیگار می‌کشید. پک هایی تند وعمیق وعصبی به سیگار می‌زد. دود سیگار حلقه حلقه بالای سرش می چرخید. به گوشهٔ اتاق خیره بود. سکوت در اتاق افتاده بود.

احمد داشت کتاب ها و دفترهایش را در کیف مدرسه اش می گذاشت.

مادر، گهواره بچهٔ شیرخواره اش را تکان می داد. سکوت اتاق را فقط جرق جرق تکان گهواره می شکست.

پدر حال و حوصلهٔ حرف زدن نداشت خلقش تنگ بود.

مادر از سکوت اتاق خسته شد. به پسرش نگاه کرد.

پسرک چشمانش را از چهرهٔ مادر کند و به چشمان پدر دوخت.

مادر چند تا سرفه کشدار و عمدی سر داد. می خواست نظر پدر را جلب کند. بلند گفت:

— سرم از درد داره می ترکه.

پدر درهمان حالت قبلی، بی اعتناء، غرق بود.

مادر گفت:

— پنج زار به بچه بده که توی مدرسه یه چیزی بخره و بخوره.

پدر هیچ نگفت.

مادر خشمناک داد زد:

— آخه این دباغخانه تا کی میخواد وا بشه و راه بیفته؟.. از حبیب نپرسیدی؟

پدر بی حوصله، بدون اینکه سرش را به سوی او برگرداند، گفت:

— معلوم نیست... کی میخواد راه بیفته، هی این حرفو تکرار نکن. سرمو خوردی!... ولم کن. حتماً روزقیامت وا میشه. دیگه بسه.

مادر اخم کرد. رو به پسرش گفت:

— اصلاً نمیشه باهاش یه کلمه حرف زد!

باز لب ها بسته شده وسکوت و خاموشی نشست. دقایقی بدان سان گذشت. پدر مجدداً سیگاری روشن کرد وروی لبش گذاشت.

مادر از تکان دادن گهواره باز ایستاد. گفت:

— پس‌اندازکه تموم شد، از این ببعد چی میشه؟

چهرهٔ پدر خشمگین به سوی مادر دوخته شد. گفت:

— گور پدر تو و هر چه پس‌انداز. اول صبحی خلقمو تنگ نکن زن... هر چه میخواد بشه، بشه. به جهنم! خودمو که نمی تونم بکشم!

دوباره دقایقی به سکوت و خاموشی گذشت.

احمد اندیشید که بهترین راه برای گشودن خلق تنگ پدر، جور کردن و راه انداختن بساط کار تابستانیش است. ناگهان از این فکر، شور و نشاطی در دلش شعله ور شد. بی درنگ برخاست. به اتاقك رفت.

پردهٔ درِ وروی اتاقك را انداخت. آرام و ترسان، قلکش را از روی تاقچه برداشت و توی کیف مدرسه‌اش چپاند. بعد با عجله کیفش را برداشت و از اتاقك بیرون رفت.

توی ایوان، سینی مخصوصش را از میان ظروف شسته و پهن شده، برداشت وبه کوچه رفت.

در کوچه قلکش را به زمین کوفت و شکستش.

چهار تومان پول خرد را از میان شکسته‌های قلك جمع‌کرد و آن را در جیبش گذاشت. بعد راه افتاد.

چند کوچهٔ تنگ و پر پیچ و خم راه پیمود تا به در خانهٔ پرویز رسید.

در زد. مادر پرویز از حیاط داد کشید که پرویز به مدرسه رفته است.

مجدداً از همان راهی که آمده بود، برگشت.

به قنادی مش‌ابوتراب رفت و سینیش را به او سپرد و سفارش‌کرد که چهارتومان زولبیا تویش بچیند و برایش آماده کند که، قبل از ظهر می آید و سینی را می برد.. بعد شتابان و دوان به سوی مدرسه حرکت کرد.

زنگ خورده بود و حیاط خلوت بود. به کلاسش داخل شد.

چهره‌ها همگی، به سوی اوبرگشتند.

آموزگار خشمناك گفت:

— چرا دیر اومدی احمد؟

احمد دستپاچه شد. با لکنت زبان گفت:

— من، من آقا... از خونه تا اینجا رو دویدم آقا.

ناگهان شلیك خندهٔ بچه‌ها رها شد. آموزگار روی میزش کوبید که ناگاه همه خاموش و ساکت شدند.

آموزگار گفت:

— بشین.

احمد بغل دست پرویز نشست. بعد آرام در گوشش گفت:

— اومدم درخونت، دنبالت. چرا وانستادی تا من بیام؟

پرویز پچ پچ مانند، گفت:

— دیر شده بود. تو چرا دیر کردی؟

معلم داد کشید:

— ساکت!

بعد کتاب فارسی را ورق زد. خواند:

— هر آنکس‌که دندان دهد، نان دهد

بعد گفت:

— همه تکرار کنند.

همهٔ بچه‌ها چند بار فریاد کشیدند:

— هر آنکس‌که دندان دهد، نان دهد!

معلم گفت:

— خیلی خوب؛ حالا معنی می کنیم.

احمد آرام در گوش پرویز گفت:

— من وسط زنگ در میرم. تو هوای منو داشته باش.

پرویز گفت:

— کجا؟

احمد گفت:

— زولبیا خریدم. باید بفروشمش.

پرویز گفت:

— اگه آقا فهمید، چی؟

احمد گفت:

— بگو دلش درد گرفته؛ دم در مستراح نشسته.

پرویز هری زد زیر خنده. احمد هم خندید. آموزگار داد زد:

— خفه. تخم سگ!

زنگ که خورد، احمد کیفش را به پرویز سپرد و خود شتابان و مخفیانه از دیوار مدرسه بالا رفت و به کوچه پرید و به سوی دکان مش‌ابوتراب دوید. سینی با زولبیای چیده شده، حاضر و آماده بود. احمد آن را برداشت و آرام و آسوده خیال، به سوی میدان خراسان گام برداشت. در میان راه، احساس شادی و قدرت در دلش زبانه میکشید. می پنداشت که دارد کار فوق العاده‌ای را به ثمر می رساند. اندیشید که بعد از فروختن زولبیاها پولش را به پدر خواهد داد. در دلش گفت:

— هر روز این کار رو می کنم... حتماً بابا خوشحال میشه... اما پس کلاس چی میشه؟... اونو که نمیشه ول کرد... اگه بابا بفهمه کتکم میزنه. اگه یکی از بچه‌های مدرسه‌ام منو اونجا ببینه، چی میشه؟... میره به دفتر میگه. اما نه، اونجا خیلی از مدرسه‌ام دوره. اما بازهم باید مواظب باشم.

دم در مدرسه، کنار دیواری چونده نشست. به زولبیا ها خیره شد. شیرهٔ چسبانی از روی زولبیاها در حاشیهٔ سینی می لغزید و پخش میگشت. ثانیه شماری می کرد که هر چه زودتر در بزرگ مدرسه گشوده بشود.

باد خنکی ملایم می وزید. آسمان صاف با چهره‌ای نیلگون و گشاده می درخشید. آفتاب درخشان و پرزور می تابید. احمد ساعتی بدان سان در انتظاری پر شور و پر تب و تاب، ماند.

ناگهان کسی در را از درون گشود. انگار سدی شکسته بود. بچه‌ها چون موجی خروشنده به بیرون ریختند. احمد در چند لحظه با سینی زولبیایش محاصره شد.

درچند دقیقه سینی اش خالی شد. و بعد فقط شیرهٔ ماسیده و مشتی پول خرد، در کناره‌های سینی باقی ماند.

احمد خوش و خرم، مثل پرنده‌ای بال گشوده و سبك گشته، جست و خیز کنان به سوی خانه راه افتاد.

******

پدر مثل همیشه، توی اتاق، تکیه به دیوار، غمناك و اخم آلود، سیگار می کشید. مادر مهربان، طفل شیرخواره اش را در آغوش کشیده و نوك پستانش را به دهان او گذاشته بود.

احمد لبخند زنان به مادر اشاره کرد که به وسط سینی نظری افکند.

مادر به سینی چشم دوخت، وآنگاه لبخند تلخی از سر ناچاری در لبانش شکفت. با درهم کشیدن مژگانش، از احمد قدردانی نمود.

احمد سینی را نزدیك پدر برد.

پدر نگاه تحقیر وار و غضبناکی به سینی و به پول خردهای آغشته به شیره کرد بعد گفت:

— بندازش یه گوشه این لامذهبو!... برو سینی رو بشور... کیف مدرسه‌ات کو؟

احمد گفت:

— پیش پرویز گذاشتم.

چهرهٔ پدر درهم تر و اخمگین تر گشت. گفت:

— غلط کردی... مگه درس و مشق نداری؟... برو زود ازش بگیر وبیارش خونه.

مادر گفت:

— نزن تو ذوق بچه.

پدر گفت:

— حوصلهٔ این حرفها رو ندارم.

احمد گفت:

این پولو ورش‌دار بابا، من نمیخوام.

پدر لبخند مسخره‌آمیزی کرد. بعد گفت:

— برو پی کارت بچه. با همماشیه کیلو برنج نمیشه خرید. این واسهٔ فاطی تنبون نمیشه... بندازش یه گوشه، وبرو دنبال کیفت.

مادر اخم کرد. پدر آه کشید، بعد یك سیگار دیگر روشن کرد.

احمد هاج و واج و مردد و سرخورده، مانده بود که چه بکند؟ سخنان پدر هم چون ضربات چکشی بر دلش کوفته شده بود. انگار چیزی به همهٔ وجودش چنگ انداخت و چلاندش.

پدر خشمناك داد کشید:

— ده برو مرده شور برده!... چرا ماتت برده؟ چته؟ پا شو زود برو.

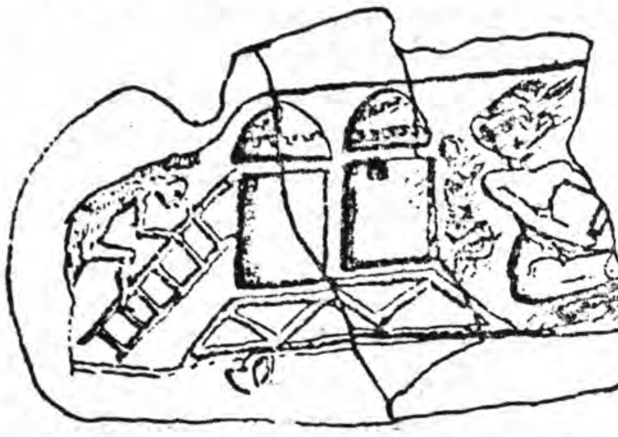
احمد ناراحت و دلگیر، سینی را برداشت و به حیاط رفت.

بقیه در صفحهٔ ۸

بقیه:

تحولات اجتماعی ...

می یافت · فنون و ابزارهای کار در طایفه از نسلی به نسل بعد غنی تر و کارآمد تر می شدند · در این حال، بر "بارآوری کار" نیز می افزود که به نوبهٔ خود امکانات تازه‌تری را برای نوآوری در رشته‌های گوناگون فعالیت های تولیدی فراهم می کرد · به همین لحاظ، می توان انتظار داشت که سرانجام، حداقل در این یا آن رشته از فعالیت، حجم تولید از نیاز فوری و حتمی طایفه بیشتر شده و امکان ذخیره یا مبادله را فراهم کرده باشد · بنا به اکتشافات باستانشناسی در مناطقی از ایران که قبلا" نام برده شد، می توان به پیدایش ذخیره و وجود مبادلات، دست کم در هزاره های چهارم و سوم قبل از میلاد پی برد · مثلا" از نقش یك مُهر مکشوفه در "شوش" با قدمت سه هزار سال قبل از میلاد بر می آید که حبوبات را چگونه در مخاذنی مستقر بر خرپا ذخیره می کردند (تصویر شمارهٔ اول) · وفور سفالینه‌های الوانی که از حفریات "تپه حصار"، "سیلك"، "گیان" و "گوی



شکل یك ـ نقش برمهر، مکشوفه از "شوش"، مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد، اقتباس از اثر "آ. پوپ":
جلد اول، صفحهٔ ۲۹۱ A survay of Persian Art

تپه" به دست آمده و نشانهٔ پیشرفت فنون سفالگری در اواخر هزارهٔ چهارم و آستانهٔ هزارهٔ سوم قبل از میلاد است، معلوم می کند که این صنعت در آن زمان به حرفهٔ مستقلی تبدیل شده و به صنعتگران معینی اختصاص داشت· بعلاوه نقش‌هائی که از انواع دام‌ها روی همین سفالینه‌ها نگاشته‌اند، نشانهٔ اهمیتی است که برای دام پروری قائل بودند · برخی از دام‌ها، از جمله "گاو یکتا آفریده"، چنانکه از معتقدات اساطیری پیداست به علت همین اهمیت تقدیس می شدند (تصویر شمارهٔ دوم) · در بین اشیای به دست آمده از حفریات مربوط به این زمان، تعدادی وسائل مسی هم دیده می شود · استفاده از مس، نخستین فلزی که انسان بکار گرفت، نیازمند فنون ذوب و ریخته گری بود که طبعاً نمی توانست خارج از عهدهٔ صنعتگران حرفه‌ای باشد · **مثلاً** در اکتشافات ناحیهٔ "آقوس" (نزدیك "خبیص" واقع **در** حاشیهٔ جنوبی دشت لوت و مشرق کرمان)، گذشته از ظروف سفالین و سنگی مربوط به هزارهٔ چهارم قبل از میلاد، چند شئی مسی از هزارهٔ سوم قبل از میلاد و حتی یك کورهٔ ذوب مس با "مقدار زیادی گدازهای مسی" به دست آمده است (۱). نکتهٔ بسیار مهمی که از اکتشافات این ناحیه استنباط شد این است که در آن عهد "ارتباط و مبادلهٔ جنس" بین ساکنان آنجا و نواحی بلوچستان، کاشان، فارس و حتی خوزستان "بطریق ابتدائی" وجود داشته است ·

همهٔ این ملاحظات موئید این نکته است که اجتماعات روستائی ایران در آن زمان به درجه‌ای از تکامل اقتصادی ـ اجتماعی رسیده بودند که مستلزم "تقسیم اجتماعی کار" و مبادله بود · در اینصورت، "نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار"، تقسیم کار بین دام پروران و زراعت کاران، باید به وقوع پیوسته باشد · یعنی آن تقسیم کاری که به قول "فردریك انگلس" توانست: "نخستین بار امکان یك مبادلهٔ منظم را به وجود آورد" (۲) · زیرا این نکته کاملاً قابل فهم است که محیط زیست و شرایط عمومی برخی اجتماعات اولیه بیشتر از زراعت برای دام پروری مساعد بود و به همین لحاظ معیشت چنین اجتماعاتی عمدتاً به این رشتهٔ تولیدی متکی شد · در حالیکه در تعدادی دیگر از اجتماعات، به اقتضای امکانات مساعدتری که برای کشت و ورز داشتند، به معیشت مبتنی بر زراعت تکیه کردند · در این احوال، طبیعی است که اجتماعات اخیر، محصولات زراعی افزوده بر مصرف خود را با تولیدات اضافی دامپروران مبادله کنند · چنین مبادلاتی، هر چند که در آغاز ممکن بود گسیخته و نامنظم باشد، ولی رفته رفته جنبهٔ مستمر و تنظیم شده‌ای پیدا کرد ·

پس، "نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار" در ایران که به این نحو منجر به مبادلهٔ منظم تولیدات بین "طوایف اولیه" شده بود، درعین حال می توانست در تبادل تجارب فنی و ابداعاتی که در عرصه‌های گوناگون فعالیت های تولیدی آن طوایف به ظهور می رسید موثر شود و تدریجاً برغنای فرهنگی اجتماعات روستائی بیافزاید · به این لحاظ تعجب‌آور نیست که وقتی توصیف "رمان گیرشمن" را از دهکدهٔ "سیلك" درعهد سوم آن، که مربوط به بخش اعظم هزارهٔ چهارم قبل از میلاد و آستانهٔ هزارهٔ سوم می شود، می‌خوانیم به چنین نکاتی برخورد می کنیم :

"در این زمان در معماری مادهٔ جدیدی ظهور کرد · بدین معنی که آجر بیضوی شکل متروك گردید و به جای آن آجر صاف و مستطیل که با خاك نرم ساخته می شد، و هنوز هم مورد استعمال است، به کار برده شد · محله های دهکده که کوچه‌های تنگ و پیچاپیچ آنها را قطع می کرد به وسیلهٔ مرزها از یکدیگر مجزا می گردید · دیوارهای خارجی خانه‌ها برای کسب نور و سایه دارای فرورفتگی ها و برجستگی ها بود و پی آنها گاهی بر سنگ های خشك نهاده می شد· درها همچنان پست و تنگ بود و ارتفاع آنها معمولاً از ۸۰ و ۹۰ سانتیمتر تجاوز نمی کرد · پنجره نیز متداول بود و عموماً به طرف کوچه باز می شد · قطعات سفالی بزرگ که در دیوار کار می گذاشتند خانه را از رطوبت حفظ می کرد· تزئین داخلی همچنان با رنگ قرمز صورت می گرفت· اما رنگ سفید هم در این عهد پدید آمد ···" (۳).

و یا :

"در این دوره، پیشرفت قطعی که ما هنوز از فواید آن برخورداریم در صنعت کوزه گری ایجاد شد، و آن اختراع چرخ و کورهٔ آجر پزی با ضمائم آن بود ···" (۴) ·

و همچنین :

"صنعت فلز کاری نیز به ترقی خود ادامه داد : مس را ذوب و ریخته‌گری میکردند، و شمار و تنوع اشیاء بیش از پیش بود. اما ابزار سنگی همچنان مورد استعمال و استفادهٔ عموم بود، و به تدریج جای خود را به تبر صاف، تبر هموار مسی و کج بیل دارای ثقبهٔ اتصال داد · دشنه‌ها و چاقوهای مسین در خانه‌های متعلق به این دوره یافته شده است · پیشه‌ور به ساختن لوازم آرایش آغاز کرده بود از قبیل آیینه (صفحهٔ همواری که اطراف آن اندکی برآمده است) و سنجاقهای بزرگ با سر نیمکره شکل · جواهر بیش از پیش تنوع یافت و از حیث مواد غنی تر شد : علاوه بر صدف و عقیق و فیروزه، مهره‌ها و حلقه‌هائی از سنگ بلور، سنگ لاجورد، که از پامیر می‌آوردند، و یشم سبز که از نقاط دورتر حمل میشد، مورد استعمال قرار گرفت ···" (۵).



شکل دو ـ نقش گاو اساطیری بر لیوان سفالی، مربوط به دو هزار سال قبل از میلاد، مکشوفه از "نهاوند"، اقتباس از اثر "آ. پوپ":
جلد هفتم، صفحهٔ ۶ A survay of Persian Art

"گیرشمن" بعد از توضیحاتی راجع به "تجارت" و "مال التجاره‌ها" و اینکه "برای تشخیص مالکیت، مُهر را استعمال میکردند" و پس از شرح مطالبی دربارهٔ خصوصیات هنری ظروف سفالین، به مسائل زبانشناسی و قوم شناسی و به معتقدات دینی مردم و سرانجام به توضیح "وضع سیاسی" اجتماعات آن عهد ایران می پردازد :

"وضع سیاسی بلاشك مبتنی بر دسته‌بندی خانواده‌ها و شورای ریش‌سفیدان بود · اندیشهٔ اعطای قدرت به یك فرد، یك رئیس که بعدها مبدل به شاه شد، تا مدتی بعد در نجد ایران تحقق نیافت · اوضاع ایران به توسعهٔ مراکزی که دور از یکدیگر بودند، و در نتیجه از مشاجراتی که منتج به جنگ می شد مصون و برکنار ماندند، مساعدت می‌کرد ·" (۶)

از همهٔ این شواهد و علائم، که ناچار نقل قول شد، پیداست که پیشرفته‌ترین اجتماعات ایران آن عهد، یعنی عمده‌ترین اجتماعات روستائی نه فقط مرحلهٔ "نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار" را گذرانده بودند، بلکه در معرض تحولاتی قرار داشتند که آنها را باید مهمترین محمل و منشاء ایجاد "دولت" دانست، چیزی که "گیرشمن" آن را در اصطلاح "شاه" خلاصه گفته است · این تحولات مهم را که بدون شك به علت پیوند اقتصادی ـ اجتماعی بین خود به موازات یکدیگر تحقق یافته‌اند، میتوان به این ترتیب از هم متمایز کرد : "دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار"، انشقاق طایفه به "خانواده‌های پدرسالار"، پیدایش "مالکیت خصوصی بر وسائل تولید"، فروپاشی "نظام دودمانی" و سرانجام تشکیل "طبقات متخاصم اجتماعی" ·

"دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار" به معنی پیدایش پیشه‌ورانی در رشته‌های صنایع دستی نظیر کوزه‌گری، ذوب فلز و ریخته‌گری، ریسندگی و بافندگی است که فارغ از فعالیت در رشته‌های زراعت یا دامپروری، و در عین حال با برخورداری از حمایت جامعه در این صنایع به منزلهٔ حرفه فعالیت میکنند · زیرا به قول "انگلس" "··· دیگر این همه فعالیت گوناگون نمیتوانست به وسیلهٔ یك فرد اجراء شود ·"

"انگلس"، در خصوص وقوع "دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار"، پس از تشریح نتایج اجتماعی "اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار" و نقش ابداعات صنعتی خصوصاً "دستگاه بافندگی" و "ذوب کلوخه‌های معدنی و فلزگری" می نویسد :

"افزایش تولید در کلیهٔ رشته‌ها ـ دامپروری، زراعت، صنایع خانگی ـ به نیروی کار انسانی قابلیتی بخشید که میتوانست بیشتر از نیاز معاش خود تولید کند ···" (۷).

"انگلس" ضمن توضیح اهمیت اقتصادی این امر، در مقایسه با اقتصاد پیشین جامعه که بر شکارگری مبتنی بود، به اثرات آن در زندگی اجتماعی انسان و از جمله به تاثیر آن در روابط اجتماعی بین زن و مرد می پردازد که ابتدا موجب "تفوق" مرد شد و بعد هم به "اقتدار مطلق" او انجامید · آنگاه پس از تشریح پیشرفت های اقتصادی ناشی از به کاربردن آهن در برخی فنون تولید، می افزاید :

"··· ثروت با سرعت افزایش یافت · ولی جنبهٔ ثروت فردی (Richesse Individuelle) داشت · بافندگی، فلزگری و بقیهٔ حرفه‌ها، هر قدر که از هم بیشتر متمایز میشدند، بر تنوع و بهبودی تولیدات می افزودند · از این پس، در کشاورزی، افزوده بر حبوبات و سبزی و میوه، روغن و شراب را هم که اکنون تهیهٔ آنها را آموخته بودند، فراهم میشد · دیگر این همه فعالیت گوناگون نمیتوانست بوسیلهٔ یك فرد اجرا شود · پس، دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار تحقق یافت: صنایع دستی از کشاورزی مجزا شدند ···" (۸).

ادامه دارد

یادداشت ها :

۱ـ مهندس علی حاکمی : مقالهٔ "بررسیهای باستانشناسی حاشیهٔ دشت لوت"، مجلهٔ "باستانشناسی و هنر ایران"، شمارهٔ دوم، تهران، بهار ۱۳۴۸

۲ـ ف · انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، انتشارات سوسیال، پاریس، چاپ دوم، ۱۹۷۳، ص ۱۶۸

۳ـ ر. گیرشمن : "ایران از آغاز تا اسلام"، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۹، ص ۲۰ و ۲۱

۴ـ ر. گیرشمن : همان مرجع، ص ۲۱

۵ـ همان مرجع ص ۲۵ و ۲۶

۶ـ همان مرجع ص ۳۱

۷ـ ف · انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، انتشارات سوسیال، پاریس، چاپ دوم، ۱۹۷۳، ص ۱۶۹

۸ـ همان مرجع، ص ۱۷۱

جنگل کاج

کنستانتین وانشنگین

شاعر معاصر شوروی

توانفرسا : بادهای آتشین ·
تنگ هم ، چون پیکان های راست ایستاده ،
کاج های گرما زده سر می فرازند ·
و خوشبو است گداز انگم ها ·

چونان جیوهٔ جهنده
در لولهٔ موئین گرما سنج ،
طبیعت ، سرشار از شیرهٔ گیاهی ،
در سفر ناپیدای خود روان است ·

آسمان تیرماه ، فروزان وسفید گون ،
بیابانی است گسترده ·
نرم نرمك لرزان ،
مهره‌های پشت کاج ها در طنین ·

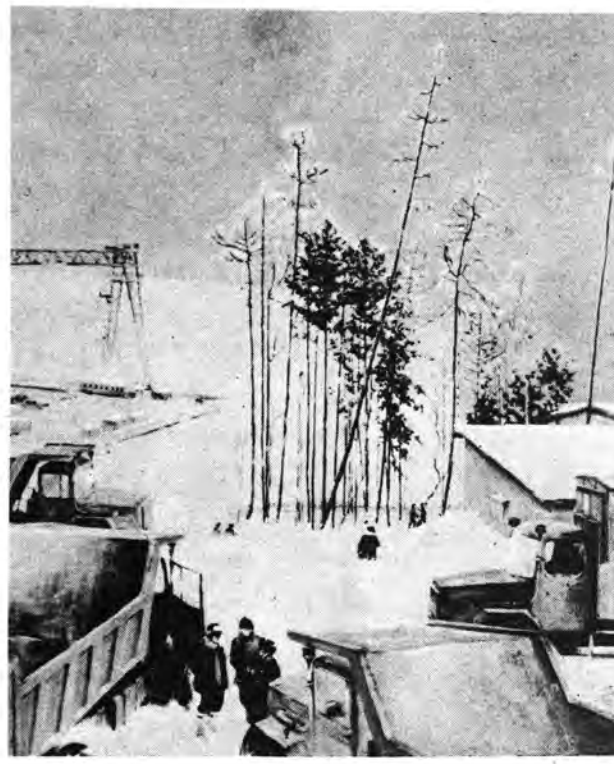
تنهٔ درخت دلپسند
باریك گشته سوی بالا می رود :
پنداری مسابقه‌ای است
برای زیباترین کاج روی زمین ·
من امروز وقاری یافته‌ام ،
روگردان از بازی های کودکانه ·
چه کند آن که در پای کاج ها بسر می برد ،
که رو به بالا ننگرد ؟

وقتی که کورهٔ داغ هست ،
چرا بیهوده از قدر خود بکاهیم ،
و به آرزوی جاهای نزدیك باشیم ،
به آرزوی بیشه‌های انبوه شاداب ؟

همواره درراه ، علی کریم

شاعر معاصر آذربایجان شوروی

قطارها چون در ایستگاه توقف کنند ،
هواپیماها چون فرود آیند ،
راهشان هنوز پایان نیافته است ·
راهها همواره ،
همواره ادامه دارند ·
مانند جهان ، آدمی نیز
درجا نمی ماند ·
تا دم واپسین ،
پیوسته درراه است ·
حتی هنگامی
که یك دم بر سنگی می آساید ،
یا کتاب خوبی را ورق می زند ·
حتی در خواب
برای کارهای تازه
و پهلوانی‌های تازه
خیز بر می دارد ·
و در گور حتی
آدمی
از جنبش باز نمی ایستد :
زیرا یاد او
برای رفتن به سوی مقصود
دوستانش را یاری می کند ·
آری ، آدمی از همان گهواره
همواره
همواره در راه است ·



بقیه: انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی روندی بغرنج و قانونمند است · این روند همهٔ عرصه‌های اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی و نظامی را دربر میگیرد · تغییر سیستم آموزشی بخشی از این روند را تشکیل میدهد و تحقق آن به زمان زیادی نیاز دارد · تجربهٔ انقلابهای پیروزمند جهان نشان میدهد که بدون زیرورو کردن اساسی مناسبات کهنهٔ اجتماعی براساس نیازهای مبرم انقلاب دستیابی به انقلاب فرهنگی ناممکن است ·

بنابراین برای تحقق انقلاب فرهنگی در کشور ما قبل از هرچیز باید همهٔ پیوندهای اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی و نظامی با امپریالیسم جهانی را ریشه‌کن ساخت و پایگاه درونی آن را فروکوبید.

برای انجام انقلاب فرهنگی واقعی و آفرینش انسان نو ضد امپریالیست باید بدون فوت وقت به نابود کردن سلطهٔ امپریالیسم در روستاها ، واگذاری زمین به دهقانان بی زمین و کم زمین ، حل مشکل بیکاری ، مبارزه با فقر ، تامین مسکن برای توده‌های زحمتکش ، تصویب قانون کار انقلابی بسود کارگران ، محدود کردن استثمار سرمایه‌داری ، آفریدن امکانات لازم برای تشکل واقعی زحمتکشان شهر و روستا در شوراها و سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی ، ریشه‌کن کردن بیسوادی ، دخالت دادن توده‌های زحمتکش در مدیریت تولید و جامعه ، ایجاد اقتصاد نوین در جهت محو تدریجی استثمار انسان از انسان ، پاکسازی جدی ادارات و سازمانهای لشکری و کشوری ، بکارگرفتن دست و بازوی جوانان مؤمن به انقلاب برای ادارهٔ امور کشور ، استقرار نظام شورائی در همهٔ عرصه‌ها و دهها اقدامات نظیر دیگر همت گماشت · بدون گام برداشتن جدی در این زمینه‌ها که اساساً به مناسبات اجتماعی مربوط است تحول در روابط و دگرگون کردن فرهنگ جامعه ناممکن است ·

چگونه میتوان در شرایط استقرار سیاست انحصارطلبانه و آزاد بودن استثمار فزایندهٔ زحمتکشان ، توسعهٔ فقر و بیکاری و بی سوادی ، روحیهٔ چاپلوسی ، بند و بست ، اطاعت کورکورانه ، قدرت طلبی ، زورگوئی ، بدخواهی و خودفروشی و عوارض دیگر محیط آلوده به نابرابری‌های اجتماعی را از میان برداشت · در جوار مالک فئودال و بوروکراتهای دولتمند خودکامه هرگز انسان نو آفریده نمی شود ·

انقلاب فرهنگی یك حرکت مکانیکی بخشنامه‌ای نیست بلکه به زمینه‌سازیهای گستردهٔ اجتماعی نیاز دارد · اگر از این قانونمندی برای به انجام رساندن این انقلاب استفاده نشود ، ثمری جز پژمراندن اندیشه‌های انقلابی و آزاد به بار نخواهد آورد ·

بقیه: کوشش نافرجام

لبهٔ حوض گل و گشاد حیاط ، چوندك نشست · بوی تعفن آب گندیده حوض مشامش را آزرد · حوض پر عمق و لبریز از آب مانده و گندیده بود ·

احمد به گنداب خیره شد · یادش آمد که با چه مکافاتی چند ماه پیش آب گندیدهٔ این حوض را دسته جمعی ، تخلیه کردند و به کوچه ریختند · و اینکه او بیش از سی سطل آب گندیده را به بیرون برده و در جوی کوچه ریخته ·

بخود شگفت :

ـ چرا این آب ، اینقدر زود به زود ـ می گنده و بو می گیره ؟

ناگهان سر و کلهٔ پسرك همسایه پیدا شد · نزدیك حوض آمد · معصوموار به احمد خیره شد ·

احمد همینکه او را دید ، ژستی خاص به خود شگرفت و با فخر و افاده پول خرد سینیش را نشان او داد ·

چهرهٔ پسرك درهم شد · با حالتی حسادت آمیز به سینی نگریست · بعد برای اینکه خودش را نباخته باشد ، با غرور گفت :

ـ من دیروز ، سی تا روزنامه فروختم ·

احمد شانه‌اش را بالا انداخت و چشمانش را یك وری به سوی سینی چرخاند ·

پسرك گفت :

ـ به پولات شیره چسبیده ·

احمد گفت :

ـ عیبی نداره · پول خردها زیاده · الان توی حوض می شورمش·

پسرك گفت :

ـ روزنامه فروختن و شکلات فروختن بهتره · شیره نداره ·

احمد گفت :

ـ نه ، دیر فروش میره · دردسرش زیاده ·

پسرك گفت :

ـ فردا از بابام پول می گیرم و میام زولبیا فروشی ·

احمد گفت :

ـ بابات پولش کجا بود ؟ ··· خودش بیکار تو خونه افتاده ·

پسرك گفت :

ـ فردا پول داره · واسه اینکه امروز ـ رفته سر کارش ·

احمد گفت :

ـ بابای من ، هنوز بیکاره · به دباغ ـ خونه نرفته · میگه دباغخونه بسته است ·

پسرك گفت :

ـ کار بابای من ، بهتره ·· کارکفاشی بهتره ·

احمد گفت :

ـ برو بابا ··· هردوش یکیه · هردوش بیکاری داره ، هردوش سخته · بعد سینی را میان آب حوض فرو کرد · یك دستش را روی پول خردها گذاشت ، و سینی را چند بار توی آب غوطه داد که آب گندیدهٔ اطراف سینی موج برداشت و عقب عقب رفت و به لبهٔ حوض خورد و با سرعت به سوی سینی هجوم آورد · احمد ناگهان سرش را به طرف رفیقش برگرداند تا چیزی بگوید که ناگاه سینی از دستش سُر خورد و در آغوش آب فرو رفت ·

احمد نالان و زاری کنان دو دستش را روی سرش کوفت · گریان روی حوض دولا شد به چین و شکن رقصان آب خیره ماند · پنداشت که چین و شکن آب ، سینیش را بالا خواهد آورد ·

پسرك قاه قاه خندید ·

احمد گریان هم چنان از چین و شکن آب انتظار کمك و ترحم داشت · دقایقی بعد ، او نومید و افسرده ، از لبهٔ حوض فاصله گرفت و کف حیاط نشست · بعد گفت :

ـ وای ! همهٔ پولم رفت ! ··· همهٔ سرمایه‌ام رفت ! وای !

آنگاه سرش را توی دستانش گرفت وهای های گریست ·

پسرك به خود شگفت :

ـ توش آنقدر گوده که هر چه تا حالا توش افتاده ، هیچکس نتونسته درش بیاره

******

زنگ مدرسه گوش خراش طنین انداخت همهٔ بچه‌ها به جز احمد و پرویز ، برخاستند و رفتند ·

احمد همچنان به تخته سیاه شیفته‌وار خیره بود · انگار که به آب گندیده حوض خانه‌شان خیره گشته بود · چشمانش را نمی خیسانده بود ·

پرویز خودش را به او چسباند و هلش داد · احمد انگار که از خواب سنگینی پریده باشد ، با چشمانی شگفت زده ، به دوستش نگریست ·

گفت :

ـ چیه ؟

پرویز گفت :

ـ هیچی · زنگ خورده · تعطیل شده تو چرا ماتت برده ؟ !

احمد گفت :

ـ پولم !

پرویز گفت :

ـ پول چیه؟ ··· چی میگی؟ ···· درس حساب فردا رو نوشتی ؟

احمد گفت :

ـ نه ·

پرویز گفت :

ـ پس بیخودی به تخته نگاه میکردی؟ خب ، عیب نداره · من نوشتم · تو از روی ـ دفتر من بنویس ·

احمد کیفش را برداشت و همانطور که از کلاس خارج می شدند ، از پرویز پرسید :

اون مسئلهٔ اول چی شد ؟ سودش چقدر بود ؟

پرویز گفت :

ـ تو حواست کجاست ؟ ··· فقط این یکی رو شنیدی ؟ ··· خب ، من حلش کردم · سودش میشه ، یك میلیون و دویست هزار تومان ·

(زمستان ـ ۵۸)